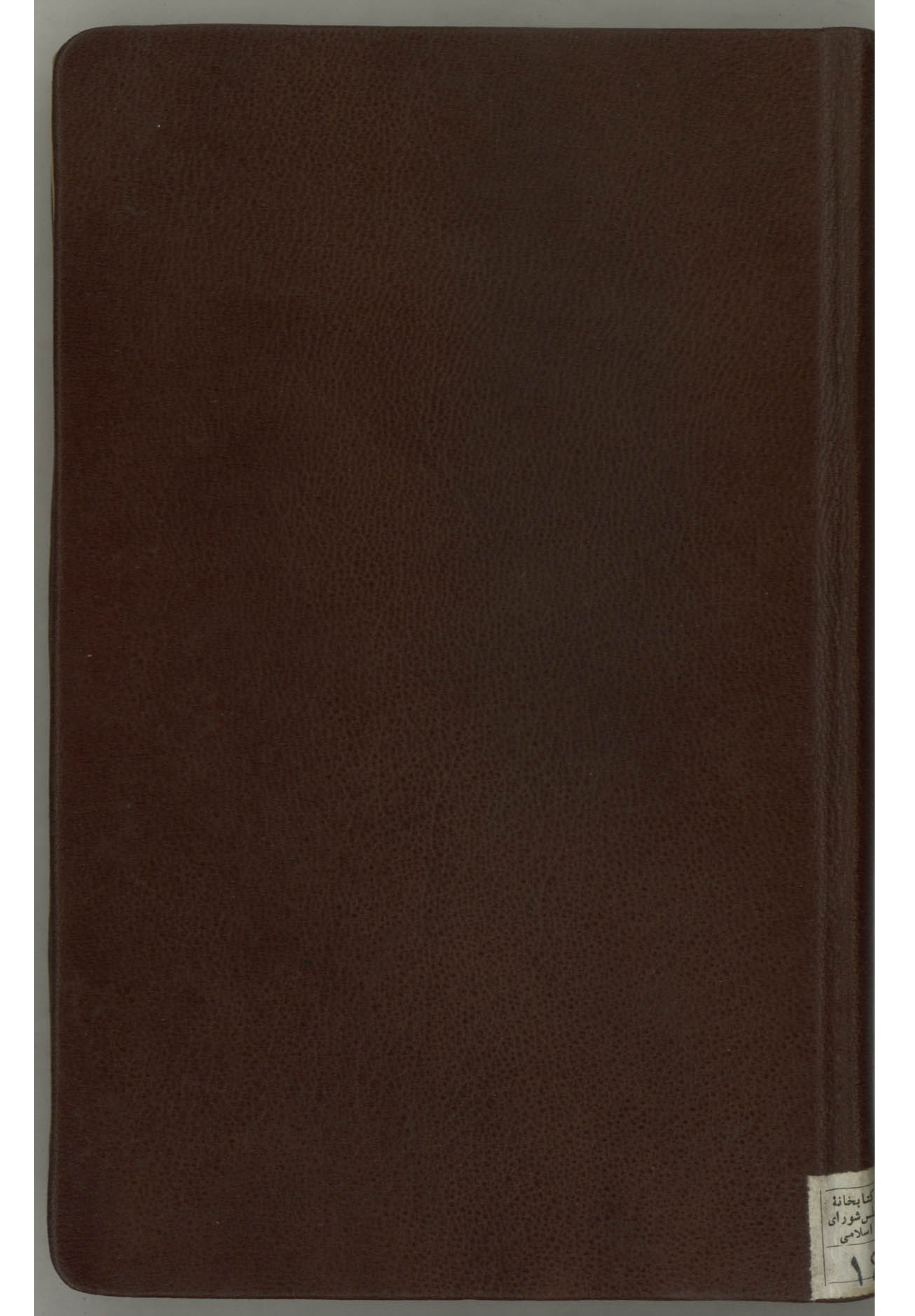


کتابخانهٔ
…س شورای
…اسلامی
۱…


۱۸ ذی الحجه ۲۳ محرم ۱۲ ربیع الاول ۲۷ رجب ۲۵ ذیقعده
امامت وفات رسول معراج بنای کعبه



طریق استخاره مروی

اللهم انی استخیرک بعلمک واستقدرک بقدرتک واسئلک
من فضلک العظیم فانک تقدر ولا اقدر وتعلم ولا اعلم وانت
علام الغیوب اللهم ان کنت تعلم ان هذا مقصود خود بدل
تصور نماید
این دعا خواند خیر لی فی دینی ومعاشی وعاقبة امری او عاجل امری
واجله فاقدره لی ویسره لی ثم بارک لی فیه وان کنت تعلم
ان هذا مقصود خود بگوید پس این دعا خواند شر لی فی دینی ومعاشی
وعاقبة امری او عاجل امری واجله فاصرفه عنی واصرفنی عنه
واقدر لی الخیر حیث کان ثم ارضنی به والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

دستور العمل جمیع مقدمات و معاملات بقدر دریافت می‌نویسد و طریق اظهار می‌کند ارباب طالبان
این فن را بکار آید و معاقد دستور از مطالعه آن یک باید   اول لوازم سپاهگری
آقائی و صاحب راجه می‌باید کرد   دوم لوازم وزارت   ۳ لوازم بخشی   ۴ لوازم صوبه‌داری
۵ لوازم مستوفی   ۶ پیش دست دیوان   ۷ منشی   ۸ وکیل   ۹ کوتوال   ۱۰
داروغه   ۱۱ مشرف   ۱۲ تحویلدار   ۱۳ فوجدار   ۱۴ امین   ۱۵ شقدار
۱۶ کارکن   ۱۷ فوطه‌دار   اول آنکه آقای باید حسن نیت باشد و خلوت دوست باشد
که طرز درویشان است و با عام نشستن عادت نکند که شیوه اهل ارباب سخن چین و سخن پیمارا
در مجلس راه ندهد و هر کس که خدمت بفرماید در باب او لفظ عرض کو منظور نکند که اهل دنیا هر کرا مقرب بینند بر او حسد کنند
دروغ را باشتهار راست نمایند و از ره فروتنی اندازند و نقصان در مال لکان بینند مناسب آنکه خود

بجوال

بخوبی برسد از و ننمایند دیگر از بد دل چه کار آید و از آزرده خاطر خیانت آید بلکه طلا دمار ابا بدرک کنایی و معلم
خطا نکند تا نتواند در جمع کردن نوکر معتمد باشد و در باب خدا ترس و فهمیده می‌باید کالجی کی تیر
می‌آید از تیر تفنگ و شمشیر تمکن نباید و بوسع امکان بکار خلائق و ستم رسیده داد رسانیده [illegible]
بدوان منبع افرباد او که شاید بدیوان نجو داد او همواره دخل و خرج می فهمیده باشد کم
گفتن و کم خفتن و کم خندیدن و اشعار خود سازد و کتابهای اخلاق و تواریخ مطالعه دارد و در وقت
فرصت مشق تیراندازی و شمشیر اندازی لوازم سپاهگری اشتغال نماید همه جهت اسپ و همه علم و فوت
داشته باشد که سرداری مناسب دارد   نه هر کسی کج کلهی کج نهاد و تند نشست کلاه داری
و آئین سروری داند هر آنکه تا بدین نور انجاست   نه هر که سر بتراشد قلندری داند
در امور دیوانی دیوان می‌باید که صاحب مدار باشد که باستقلال تمام بود از عوام الناس
دیر تنگ باشد و بغور هر کدام برسد و در کارها شتاب زدگی ننماید و سخن را فهمیده بگوید و بسیار نخندد
و از ارذل دوست نباشد و نوکران معتمد اتفاق یکجهتی داشته باشد که از امداد آنها کار برکار او حسن
صورت می‌یابد از انقلاب زمانه و بخت برگشته عیار لال بر وام او نشنید غمان ته برار [illegible]
و خزانه را با احتیاط نگاهدارد و از حاکم بالا واقعی خبردار شود که از شوره زمین طلا بهم رسد و لکن [illegible]

و از ارذل

وارو فهمیده از خانه زاد اصیل و نجیب و تعین کنند که سخن حضرت شیخ سعدی منظور باید

بنده اگر بشنوی [illegible] در همه علم [illegible] رسند [illegible] عمل [illegible]

خرد فهمند [illegible] و عامل هم چنین بجوید بکنند که اسم و رسم داشته باشند و [illegible] نشود

و مفلس بی باک خدمت نفرماید که وقت محاسبه بر او داد و فریاد بکند چو مفلس فرو برد [illegible]

از او بر نیاید و از خرج [illegible] می باید که جا بجا سر عاملان تعین بکنند و ماه بماه در ایام تحصیل بروات

تاکیدات بنویسد از تحویل هر سال آنچه فی خزانه برگشت بکنند و بعامل سند و انکشاف بدهند

بروا خدمت شرح درج نماید که از مال و جهات مفصلی تفصیل کاغذ طلب نموده آنچه [illegible] واصلات

عمل سوای اسناد و روزنامه باز خواست نماید و ضامن بگیرد که ضامن معتبر از قدیمست کسی بنده ها را

بوده [illegible] باشد [illegible] اسناد را [illegible] نماید

در مستوفی [illegible] محاسبه را در حالی عمل فصل بفصل بجواب بسازد و سهو القلم [illegible] نشده در آنچه نقصان سرکار

نشده باشد باز یافت نماید و در آینده دستور العمل داشته باشد واقعی [illegible] آرد بموجب کفایت سرکار و خلاصی

عامل میشود و بعد معزول ایمن بر آید و تفحص بکند که از روی جمع و حساب کاغذ ملاحظه نمود طومار بمهر قاضی و سجل

[illegible] قانونگویان درست ساخته بیارد و آنچه که بر ذمه ذات باشد در وصول از جمله متعلقان [illegible]

مجری داده

مجری داده تتمه موافق [illegible] سرکار باز یافت باید [illegible]

تمامی سپاه را بمنزله برادران خود دانسته لازمه جماعداری بجا آورده [illegible]

و دار و غه و مشرف تصحیح و [illegible] تعین [illegible] عمارت [illegible] دست و مهر [illegible]

و [illegible] کل [illegible] باشند و [illegible] خط نوشته به سجل رسانیده موافق علی الحساب

تنخواه [illegible] الحساب [illegible] و تصدیقات خدمت [illegible] تصحیح

ذات [illegible] اسپان [illegible] و یابو [illegible] باشند و [illegible] ضامن [illegible] گرفته [illegible]

واقعی بالغایت مقرر شود و بنویسد [illegible] سرکار و ایام [illegible] قمری و ضابطه [illegible]

و خوراک اسپ [illegible] مطالبه علی الحساب و مساعدت و غیره [illegible] تاریخ

برات کرده [illegible] بر سبیل [illegible]

و [illegible] و انتقال [illegible] بکار [illegible]

و [illegible] تصحیح [illegible] الطلاق [illegible] بسجل [illegible]

و [illegible] خرج [illegible] و مشرف [illegible]

[illegible] کنند و خرج کارخانجات موافق دستور [illegible] کارخانجات

براورده خرج زر [illegible] وقتی که [illegible] الحساب [illegible] سیاهه خرج ملاحظه کرده آنچه باقی مانده
[illegible] وار سیاهه [illegible] مطلع کرده و سیاهه حضور [illegible] اطلاق [illegible] نموده باشند آنچه
[illegible] پیشکش و نذر و انعام در آمده و برآمده [illegible] درست [illegible] دستخط مستوفی رسانیده [illegible]
[illegible] اوارجه مطالبه از [illegible] مودی [illegible] محاسبات [illegible] اوارجه [illegible]
کارخانجات که در آینده جمع میگردد و موجودات کارخانجات حضور [illegible] دواب وغیره فهرست
داروغه و مشرف و تحویلدار از منصوب و معزول درست ساخته [illegible] سیاهه [illegible] جمع و خرج
شش ماهه اوارجه را [illegible] از مشرفان بگیرد و فهرست کاغذ که بدفتر مستوفی [illegible] فهرست
مهر [illegible] درست شدن محاسبه [illegible] جمع و خرج تحویلدار [illegible] داخل جمع میکنانند
و در رسته محاسبان نگاهدارد و انتخاب [illegible] کند که اختلاف [illegible] نقل برات ملاحظه نموده
تنقیح کرده بدفتری [illegible] نقل [illegible] درست سازد و مطالبه که بروات بازخواست شود [illegible]
دفع مبلغ [illegible] بنویسد که [illegible] داخل جمع نماید [illegible] بروات عوض قرض [illegible] مشارکت
بدفتر دیوان رجوع کرده و از اتباع [illegible] مشرفان بنویسد که بروات [illegible]
و تصدیق [illegible] بخشند و [illegible] تقسیم [illegible] خدمات [illegible] بار برداری [illegible]

درست شدن بروات [illegible] تحویل [illegible] تصدیق [illegible] داروغه و مشرف و تحویلدار
را موافق ایام خدمت بمهر متصدیان رسانده نقل نگاهدارد و خوراک دواب [illegible]
اجاره [illegible] بموجب اسناد [illegible] بمهر متصدیان سرکار خاصه [illegible] کارخانجات سرکار خود [illegible]
وغیره متفرقات [illegible] بطریق [illegible] نوشته [illegible] اگر کارخانجات موافق موجودات عرض [illegible]
نشود [illegible] محاسبات [illegible] دفتر استیفا درست [illegible]
دستخط نماید ه لوازم مستوفی که عبارت از استیفا [illegible] محاسب علی [illegible]
طرف [illegible] مطابق اسناد [illegible] قاضی [illegible]
و مستوفی [illegible] حرف [illegible] بسازد که جائی [illegible] محاسبه [illegible]
مقابله [illegible] سهو المیزان عامل [illegible] حرف [illegible]
بازخواست میکند اگر میزان محاسبه [illegible] در باقی [illegible] مفصل [illegible]
تاریخ [illegible] جمع و خرج کم [illegible] باقی [illegible] خرج [illegible] جمع [illegible] خرج زیاده [illegible]
و فاضل [illegible] میزان جمع و فاضل [illegible] ملاحظه [illegible]
نسخ نماید که [illegible] عامل [illegible] و تفاوت [illegible] سهو المیزان [illegible]

و نوشتن آن در بر آن بیان کار جا نجات جمع دار ضبط جمع و نماینده و ساعده و غیره ملاحظه نموده

اختلاف عمل با جواب نگیرد و ملاحظه عمل سابق نکند که تفاوت را مسطور داشته و تفاوت را قلمی نماید و اگر

و نمودار جمع با محاسبه مقابله نموده کمی جمع از تنخواه جواب حاصل کند و ملاحظه جنس در جمع و خرج بودن اعتبار نموده

تفاوت بنویسد که عدد آن از دفتر دیوان و حاسبان که مفصل باشد بهر عدد تبدیل نگردد که تحصیل کاغذ

تعهد داشته است محاسبه را حرف حرف وارسیده بجواب رسانیده طلب نسبت و تحقیقات ساز درست کرده

بدار و دفتر بسیار و فهرست عاملان بر کتابت و دار و غیره و مشرف و تحویلدار کار جا نجات را ابتدا [illegible]

جا گیره منصوب و معزول فهمیده محاسبه هر کدام را درست نماید که هیچ و دیگر بر آن ستون بر تیپ آرد مبادا خود نموده

باشد فهرست آید که عدد از جمله ید کرده با ضابطه دوران دفتر نگذارد اصل کاغذ دفتر ستون برسد و حساب انگشت کرده

نابوده و صد و هزار و لک و کرور و کهرب و نیل و پدم و سنکه [illegible] باشد ستون [illegible] که از علم سیاق و معامله

[illegible] و سخن [illegible] حالا طبع [illegible] معاملات [illegible] تفصیل [illegible] ۶ [illegible]

کاغذ [illegible] جمع [illegible] نسخه ها درست [illegible] اول طلب و تنخواه

از هر کار جا [illegible] نقدی خواه جاگیر [illegible] از اجرای [illegible] تا [illegible]

بار [illegible] خواه از [illegible] تنخواه [illegible] جمع نماید تنخواه از وجه

[illegible] ارجی

6

نوشته اگر خرج باقی ماند نموده [illegible] که داده تنخواه [illegible] کار [illegible]

[illegible] تنخواه نشده باشد خشو آورده و [illegible] حال [illegible] سنه [illegible] خواه

مفرد انفصال آورده جمع از حال [illegible] ایام [illegible] تنخواه [illegible] و موجب [illegible]

[illegible] موافق [illegible] تنخواه موافق [illegible] باشد [illegible]

خرج [illegible] عامل و انعام [illegible] و تخفیف [illegible] خرج [illegible]

و مع تحویل و خرج از تحویل [illegible] باقی برآید [illegible] باقی

باشد [illegible] داخل [illegible] جمع [illegible] خرج [illegible]

[illegible] موافق بوده باشد [illegible] مفرد و جمع نسخه مقدم داشته [illegible] جمع نمود [illegible]

[illegible] و [illegible] خرج [illegible] تحویل [illegible] موقوف نموده خرج [illegible] باقی [illegible]

[illegible] باشد [illegible] جمع نمود فهرست عاملان و [illegible]

و کار [illegible] منصوب و معزول از ابتدائی [illegible] مقدم داشته بنویسد داخل [illegible]

[illegible] انتخاب [illegible] حضور [illegible] عاملان [illegible] مفصل [illegible]

ساز و تصدیقات علوفه و عاملان [illegible] مفصل [illegible] ضابطه [illegible]

مساتی طلبیده مکو تر اهتمام امین که در برکنه رفته باشد نرخ جدید یافته علیحده بعهده محرر باشد و سند باید

بمواجب دستور بر کتابت جمع کار جات خزانه که فرج جاگیر باشد مرادر و مکفات بتنخواه نماید سند

بموجب یادداشت حضور درست که ده بعامل بدهد و تمسک ضامنی معتبر بگیرد و فصل اول مواز ده سال

دستور العمل ها و دستور و فهرست مواضع و تفصیل و امین پروانجات و تصحیح صدر و سر رشته دیگر

و ملتفی و مواثق فصل بتفصیل طومار مجمل و روزنامچه تحصیل حاصل او بسیار و تحصیل تقاوی و سایر جزو نولی

و اوارجه جمعبندی و جمع خرج مفوطه و اوراق جات و سیاه ها و اطلاق و برات عاملان بر کتاب طلبیده سر رشته

تکمیل برات مستوفی داده فهرست بمهر کرده از برات و یمی شدن محاسبه بر تولید اختلاف عمل

ورود ایدخرج بی سند معتبر رو برو باز جواست نماید بعد از معزول عامل طومار برآید ملاحظه روی کاغذ اصلی در بست

حقیقت بر طبق نوشته بسخط و دیوان رساند سیاهه جمع خرج یومیه و جمع خرج سال تمام از مشرف خزانه ستانیده

و اخلاقی آمده بر کتابت مطلوب منتهی شود و بر کتابت و جمع خرج مجمل از کارخانجات بگیرد و اخلاقی که خرج خزانه

بکار آید و اوارجه مطالبه عاملان بابت تشخیص برآمده باز جواست بدر نویسد و مساعدت بموجب محاسبات

که سوای بدر نویسد تحصیل در آمده باشد جمع نموده داخل مجرایی داده بتتمه آن بساط مجرایی بدهد و عرض خزانه

بمهر مستعد ارو العبید کارکن و دستخط مفوطه دار بتصدیق دیوان رسانیده جزئیات بر سر رشته جوابی محاسبات

الهقد

7

بدفعات ایجاب کند و توجیه قبل پروانجات و بروات و تشخیص نقاب بنام مفوطه دار و خزانچی حضور بتنخواه کند

و موافق ضوابط فهمیده بکار بدارد و مطالبه وصول بر کتابت و وضع مستخرج سلف بابت غیر واقعی معلوم

سازد که خزانچی داخل جمع نماید و وعده و بهم آنکه بتمه رسانده و برات باقی تاریخ گذشتن اسناد و نویسنده

بکند که بر آن مهر دیوان شود و سیاهه اطلاق حضور بهر روز به دستخط دیوان مهر رسانیده باشد و اوارجه

قرض خواهان که تا آمدن زر از بر کتابت باحتیاج گرفته شود و تمامی وارد برات ساده گذارد از جمله محال

بتنخواه بود سر رشته طلب تنخواه و فهرست و سیاهه و دستور و قصور و داغ تصحیح از دفتر بخشی گرفته در دون نسخه

بر دو انچه قلمی نماید اگر بروات بر کتابت تنخواه شود جمع و خرج محصول در نظر داشته تنخواه بدهد که فاصل نیفتد

و فهرست کاغذ را در دفتر را رو برو نوشته باشد و سر رشته مشکش و غیره آنچه متفرقات بود ... بطریق باز داشت

نویسد ... هم متصدی سیاهه چالاک طبع و قاعده دان و مصاحب مرتبه باشد و خط

دلپذیر داشته باشد و در فن انشا و القاب بر کدامی موافق مراتب ملحوظ داشته باشد و در نوشتن دعا

و نیکی آید و عبارت طول لاطائل نکند و در ربط دعا از دست ندهد و مطالعه کتب و تواریخ و انشا نماید

و اشعار مناسب ابیات ملحق یاد گیرد و از سیاق عاقل باشد و لطایف ظرافت را نیز مطالعه نماید

و همیشه شگفته خاطر و گشاده پیشانی باشد خوش لباس و لطیفه گو و موزون الطبیعت باشد و کمل

لوازم این قسم آنکه ... و دلیر و خلاف طبع باشند و مامور بوده در بار ربط انسانی بهم رسانیده باشند

و اخبار هر طرف مطلع شده باشند و انهی بر زبان رسانند و روزنامه را بر وفق اطلاع دیده و ارسال

و مساعی مقصدیان اهل وفا تر باشند محبت و اخلاص قایم داشته باشند و بهم جا جو و اذخیل کنند و همیشه در ازدیاد

دولت و افزونی مرتبت سعی بوده مهم سازی که لازمه مکتوب الکتب باشد بطهور در آورد و گذارش

حقایق را بتفصیل عبارات و فهم متوجه کامل طبیعت و فراغت شعار باشند ۹

کوتوال لوازم آن کوتوال شحنه و فرمان فرمائی حسب القدر ضبط نماید که هیچکدام از زبردستی و جور

ستم نرسانند و در هر محله خانه شماری نموده از ساکنان قدیم و جدید و صادر و وارد تعلیم آورده هر قوم کاسب را

بتفصیل نوبه و محله دار مقرر سازد و کوچه بندی که از جمله بند و بست این عمل است بر هر کوچه نماید

و محله داران مقرر کنند که نور سرو و شما چوتره مراقب باشند و جفت مسافران که از کجا آمده بکجا

میروند اطلاع کنند که در جماعه فردی یا مسافری مفسد مخلوط نباشد و بجوز مستغیثان بموجب استفسار

محله دار رسیده بمتعدی سزا رسانند که دیگران عبرت گیرند و انجان در حزم و احتیاط سعی نمایند که

دزد و غلام یا کودک خرد سال بگریزد یا گم شود یا گاو و یا شتر از جنس هر چه گم شود به پاسبانان

تاکید و تهدید نماید که زود بدست آرند و منادی گرد دهد که گفته اند گر در تب هر چه گم کرده

بر زنان دانی

تشت نگرد تا وارثش ۱۰ ... حیثیت ... علیحده ...

در سرانجام کارها بهر صورت میگردد مال سرکار را از بهر نگاهداشته و جمع و خرج آن ...

سند معتبر بگیرد و درم خرج کردن نهد و دستوری مقرری که بکفایت خرج نماید جمع ...

خوراک و اجناس ... قسم عطریات باحتیاط تمام مصروف سازد ذخیره ها و زین ها و تمامی اسلحه

ظروف مسی و چینی را پاکیزه و تازه نگاهدارد و بعد از کهنه شدن بدرستی نموده قیمت آنرا داخل جمع

نماید ۱۱ مشرف میباید که سر راه کار رسانیدن و در سیاق وقوف تمام داشته باشد

و سیاهه خانم ... را مفصل بقید قلم آورد که بنیاد کاغذ همین است بموجب این روزنامه را جمع نمود

صیغه بصیغه مرقوم نماید و از بابت ... و پیشکش و مطالبه و اجاره و کرایه و حاصل بازار و بر آمد محال متفرقه

قرار دهد و هر چه از عمل حاصل باید حاصل اعمال و دفع و رفع آن از ابواب مندرج نماید و این چهار صیغه نقد و

جنس را میزان کرده و در تحت تحویل گوشوار کند و خرج را از روزینه و مساعدت و معاف و ذات و اخرض

قرض و اجوره و انعام و خیرات و تصدق را بموجب بروات بمهر خاص سند معتبر مجری دهد و طعام را

موافق دستور جات و طبوق و رکابی و کاسه بدفعه تسلیح بقلم آرد و خوراک اسپان و فیلان و شتران و

گاوان را موافق ضابطه آن و انبور و روغن ... و غیره را بدفعه تقسیم و کاه را بدفعه الف علف بنویسد و

و اعمال که ... آنچه حاصل ... تحریر ... به تفصیل نوشت که بصیغه مرقوم
مشغول دهد ... خرید را ابتیاع و فروخت را بیع و قطع را انقطاع و [illegible] را اتصال و جدا کردن را
افتراق و صبح را غره و بریم نمودن را انشقاق و سوختن را احتراق و سائیدن عدد را التغیر و معاوضه
نمودن را تبادل و طلا و نقره و مس را ممزوج و ملمع نمودن طلا و نقره را مصروف و شکستن را الکسور
و صاف کردن طلا و نقره را گداز و سائیدن جواهر و سوراخ کردن مروارید را حکاک و روغن تیل
را عطار و رنگ کردن پارچه را صباغ و کار آهن را حداد و از آلات چوبینه نجار و کار مجلد را صحافه
و مخروج را اندازه و ریسمان ... را عرایت و روغن ... سنگ ... شکر تری ... را صاف نمایند اضافه
و ... قیمت نرخ بازار و دستور العمل کارخانه عظام و ... متصدیان ... گرداند
مطابق آن حاصل ... خرج بازار العمل آورده در آمد محال ... تنخواه دهد سیاهه ... نامه
و اوارجه و غیره که در دفتر متصدیان رساند فهرست آن نگاهدارد که اگر طلب شود هر چه متفرقه بود به یاد داشت
می نوشته باشند ۱۲ دوازدهم تحویلدار لوازم آن تحویلدار سیاهه مشرف رساند و ... باحتیاط
تمام نگاهدارد و قبض الوصول گرفته بجائی نقد و جنس سند حاصل کرده روزنامچه دستخط بکناید ... الحال
در رجوع محاسبه بازخواست اسناد بعهده تحویلدار است ۱۳ سیزدهم ... لوازم آن ... مبادا

ادای ...

مردم شجاع و دلیر و سپاهی ... مصروف ... گردانید که ...
خوب و رعایت خاطر فرقه که مصالح دوست ... ایشان را بکار آید نماید و از جا به مقام تهانه داری لوازم
و لواحق خبردار بوده نوعی نماید که در راه گذر مسافری متردد بجمعیت خاطر آمد و رفت نموده باشند
و به هر منزلی که مردم فرود آیند از غریب و دست ظالم در امان گردد که ... ظهور آید و جا
فساد اندیشه باشند تنبیه و تادیب به واقع نماید و رفع دزدان و کیسه بران و قطاع الطریق ... نماید
از ... و آقع بکند و نیست و نابود ساختن مفسدان و انهدام قرار گاه ایشان مبلغ جهد نماید و رعایا که
در ادای مال واجبی و حقوق دیوانی استادگی کنند با استصواب امین و کروری تنبیه و تادیب
آن بستن و زدن و کشتن و محبوس ساختن به عمل آرد که دیگران عبرت گیرد و از ... قریب
خصوصا سکنه سر راه محل ... اگر دزدی یا خون و ... متعلقه آنها واقع شود از عهده
جواب آنها برآید و بغور دادخواهان خود برسد ۱۴ چهاردهم امین لوازم آن امین بر چند صاحب
اعتبار و سخن شنو باشد کارها بوجه احسن صورت می یابد هر عملی که کفایت سرکار و رفاهیت رعایا
داند به عمل آرد و از زوال و قرار ... که رعایا بمال گذاری ... رو دهند ... موسوم شدن ...
دارد که جانب سرکار و رعایا یک دستور بداند حق سرکار به سرکار و حق رعایا به رعایا سازد

...

کریم بهم بدهی میل و خلل شود و دیگری باید او را از این نکات ... ز رفع دیوان جز
هلاک ... حالی آن است که مغلوب خیانت نشده بر دیانت غالب آید که راه و سوادی و ...
ارباب عرض مسدود می شود اسباب نیکنامی و نیکو سرانجامی پرستکاری عرصه جمع میکردد
چون در هر پرگنه داخل شود موازنه ده ساله حاصل نموده اراضی و فهرست دیهات بالفصل متعلقه
چودهری و قانونگویان و مقدمان و رعایا و دستور مال و سایر و اصل و خرج فوطه جامه و دستور خرج غله
از قانونگویان بگیرد و سوائی دیهها بدیهه نموده از خوارسی آبادی و اردیهها نام هرکدام غله جهار کاو و دو کاو
اراضی واقف شود از خریف و ربیع موافق حالت غله و کاشت اراضی که سیری می شوند
جنس وار مقرر سازد که در محل کشتکار نمایند چنانچه عامل اول تشخیص سه ساله ات
جمع کامل بنویسد که ذکر شده خلل ملاحظه نموده حصه ها کاشت اراضی که قرار یابد به تعهد
بموجب دستور سرکه جنس وار ربیع غله و نرخ بازار و خرج و رعایا از هنگام کاشت
تا انجام فروخت غله های سایر و ته و غیره مقرر کرده باشد برآورد نماید با آنکه
اگر در خرج های سایر و ته نتواند بواقع نصف حصه سرکار را مطابق نرخ
وقت روز و قرار دهد و بیک خرج از هیچ حصه کم کاشت و کم بار

از امانی

جز کور تمام فصلی و تمام جنس به کامل ... مقرر کند و
مشخص سازد که رعایا بخوشدلی توسیع الامکان در ... کاشت
نموده بکشاده پیشانی مال ادا نمایند اگر امانی قرار تشخیص منظور شود چنانکه
در هر امانی که آفت سماوی و اراضی رودیها ملاحظه نموده تخفیف ...
امانی دیگر را ده ... باید ... سنه تخفیف دیهها جمع کامل سال
الحال فصلین کامل ... قرار یافته نسبت گذشته و موسم ...
سه ساله تشخیص حاصل و کاشت اراضی که خود مقرر ساخته از خریف
و ربیع و حری سیلاب و بارانی بر تقلیم ارد و سعی نماید که زمین افتاده نماند
احوال هرکدام معلوم کند هرکس که طاقت تخم و گاو نداشته باشد از مهاجن
قرض بدهاند و اگر از هیچ جا قرض بدست او نرسد تقاوی بحال صاحب معز از
سرکار بدهد و مقدار دکر تقاوی سرکار جائی دیگر خرج شود در فصل ... نکند
که آن امانی از قرض سالگذشته و آینده بخلاف آید میباید که اول سه ساله
را دیهه بدیهه تشخیص نموده دستخط چودهریان و قانونگویان و مقدمان و فوطه ...

یکی دو سیاهه تشخیص تو مزد دستخط خود نماید عمل دوایم آنکه اگر بعد رسیدن الات
تشخیص نماید دیه ها که بهمجا الا ارا کسی واقف کار باشد از روی موافق دستور
العمل صدر برآورد نموده کم زیاده موافق حالت تشخیص کنند که در ضمن هم خرج رعایا کم
میشود و در محال مال واجب بتحصیل می درآید عمل سیوم آنکه وقتیکه زراعت تحقیق میکرده
تخمینا از رعایا بطلبند خود نحو سیاهه جنس وار بود نابود سازند باز خود وارسیده یک گوشه
اوله دوم دربده ربع غله بکردد در تریال قطعه باز یافت نابود مهیا ساخته موافق دستور
مقرر سازد که جمعبندی اصل موافق تخمینا اضافه تریال به آن اضافه فرود باز یافت نابود
منها ساخته موافق دستور حساب باید کرد از این عمل خرج رعایا کم میشود و رود عمل
در می آید عمل چهارم آنکه منصف از شقدار و نویسنده از کارکن و کماشته قانونگو
سه جریب کش را تعین فرماید که سیاهه نامی وار و جنس وار با طول و عرض اراضی
نابود و منتخب هر جنس ساخته بیارند تا بواسطه احتیاط دستور گماگه در صدر نوشته شده
در خود تریال نموده جمعبندی بکند عمل پنجم کنکوت که در زراعت استاده ضبط
نموده غله را نظر کنکوت اعتماد نمی وقوف داشته باشند مقرر نماید و تریال موافق

عمل سابق

عمل سابق نموده حصه رعایا منها ساخته موافق شرح آمده میزان اضافه کرده جمعبندی درست
ساخته از رعایا باز خواست کنند عمل ششم بهاولی که از نقد مقسب باشد خواه
پنج و دو هر قرار که مقرر کرده باشند بعمل آرند والا اول بما تیست که بعد از دو ستاره
قسمت نموده حصه سرکار را با کنانیده وقت فروخت جمعبندی نماید از آن
همه عمل که نوشته شده مدار بر وقوف و منزوف کارست که فهمیده و سنجیده بعمل آرد
بعد از تشخیص طومار مواضع اصلی و داخلی جمع کذشته در جنس نوشته جمع سال حال
از یک حرفی از مال و سایر زبر نویسنده و دستخط خود و مهر یان و قانونگویان بمهر قاضی کنانیده
تعهد تحصیل از شقدار و کارکن نویسانده و دستخط خود نموده ارسال حضور نماید و یک نسخه
مفصل برای خود نوشته باشد که بوقت احتیاج بکار آید   باز دهم
در عمل شقداری یعنی تحصیل داران باید میمن است می باید که در امور مصالح کارآیین
توجه داشته باشند تا اینکه از شقدار مدامی و مکامی ده ماهه و هفت و فصل از فصل
در وصل سیع تنخواه میکرد و هر چند در محصول تحصیل بکند کفایت سرکار و هم خلاصی او میشود و تحصیل
مال از افزونی زراعت است سعی در ترد د بکنند و اراضی جنس وار که امین هر دهه

مقرر کرده باشند مفصل تحصیل نماید و ده اول ارشد کاردان خود را شود که وقت [illegible]

باز تخم ریزی [illegible] نکشاند [illegible] در پرورش زراعت کرده عذر را با احتیاط الکامل [illegible]

[illegible] و ضامن [illegible] و ضامنی [illegible] کار متوفی [illegible]

[illegible] تعین نماید کدام از ثانی و ارباب مطلع شود [illegible] را از رسانده [illegible]

[illegible] دار زراعان نو قلبه افزود نکند و جاه بسیار نماید و تفاوتی را [illegible] اول [illegible]

دیگر چون ضامن خریف ربیع است اگر جزوی محصول از خریف باقی مانده باشد در ربیع تحصیل

میشود لیکن ربیع ضامن بدارد [illegible] سازد که مجری [illegible] است اگر احیانا در نصف

محصل حاکم تغیر شود با آنکه از قسمت خود [illegible] و اصلات [illegible] قاضی و [illegible]

و قانونگویان درست ساخته بر طبق آن کاغذ دیگر [illegible] از طومار جمع درست شده باشد و

بسیار تحصیل در آمده جزوی باقیمانده از طومار بقایا درست نکنند که باعث خلاصی او است

[illegible] سر رشته کار کن باید که اول سر رشته زمین [illegible] ساله و فهرست

[illegible] و [illegible] و قانونگوی و [illegible] قانونگوی [illegible]

دیگر [illegible] مقدمی [illegible] و غیره [illegible] آئین مقرر کرده باشد

مفصل از

مفصل [illegible] جزوی [illegible] نماید [illegible]

[illegible] جمع نموده [illegible] نوشته [illegible] اصل و فرع [illegible]

[illegible] بمقابله توجه [illegible] از رعایا [illegible]

[illegible] وضع نماید [illegible] سازد [illegible] و سایر [illegible]

و قانونگوی و [illegible] و تاریخ [illegible] باشد

بر [illegible] موافق طومار [illegible] تحویل [illegible] و انعام مقدمی نوشته باقی بدارد و [illegible]

[illegible] بجاه تاریخ و انعام مقدمی مجرا داده باقی بدارد [illegible]

درست سازد و [illegible] تحصیل بقایا و تقاوی و سایر [illegible] نوشته باشد

و [illegible] و [illegible] معاش [illegible] مستوفی [illegible]

[illegible] قاضی تاریخ و [illegible] مستوفی [illegible] نکند و [illegible]

[illegible] شده باشد [illegible] خدمت [illegible]

محصلی [illegible] و غیره اطلاق [illegible] الحال [illegible] کاغذ [illegible]

[illegible] و کارکن است [illegible] سر رشته [illegible]



یا فتاح

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم وتمم بالخیر

گلدستهٔ گفتار

رباعی

افلاک سپاهی بلند ترشان سخن ؛ یا پاهی نهین گسونی پایا سخن

هاین کرچه نزار اسکی قالب دل خواه ؛ ایهام هی یا لطیفه هی جان سخن

صلوهٔ شکال

ای رحمت خدا رحمت العالمین صدر رحمت فیض جاری

زرق برق قطره زن طوفان مطلع صاف

ابر نشس تیر باران لا ثانی عارض

بالبقی هندی رت بدلیا هول کهتا

مینا هزار برس بوند هوا کل چهتری

پهلچهتری دلبر سانههی شرط بدلی بانی پانی هوا

نیت بدلے راه بدلی دو نوین خوب چهتی چاه پانی مشکل

بوند کا مینا بر آیا بیچهاین بیکا آئی اولی

کالیونکی بوچهار بیطرح کر کتاهی کرتک بجلی نیت برسے

بلے کرج

رباعی

بدلی هی نظر جسے وه کب آیاهی سو مینهی دی هی یا جی کتنا تاهے

رهتا جو نهین انکی برس دلبر ساته دل دیکهکی با دل کو گهتا جاتاهے

ضلع انهار طرفه ماجرا راوی دیوانه هبت

رند شرب عشره هندی فرصت بزیا

انک رها نیل بکرا نیل ڈهلا کنکا بهتی هی

کهان جهنا

کهان جهنا کهاکر اپهتا بکنتی سوکهن

سو تلے لو ا ناموسی طبیعت اوباولے

جان تپتی سینه پسینه بهرا اه و نالی

سو تو نکو چکایا هو تلے سو تو نکو هم چشم نهین عین گیا

چل جاری سد هاری کنار گیا خوب گرتی کا

کهات پرایا سیات گرم نربدا

رباعی

کیا کہئے یہه ماجرا کہ فرصت ہی نہیں ۔ راوی نے لیا تیک کے بکر بات کسی

جمنا مشکل ہی اور گنگا دشوار ۔ اوس رند نے یوں عشق کے لیے جوسی

ضلع بحر محیط دریا دل شور

سر بکف کهاهی جوش و خروش اشنا

بد کهد دریافت عرقی رحمت هندی

لهری بجری لهر اگئی تکسر پلے لهنا

سزاوار بهبها جي تڈوبا موجين كرو

نوت پوت بہانہ بلبلوںکا ہجوم لے کہاری

رباعي

اي خوش گهر شهاي پاكيزه اشعار : عاشق جو ہو سر كف نكر اوس كي كنار

يهه شور ہي كل خوبكا عالم ہين محيط : دريا دريا ہين بلبلونكي انبار

ضلو كشتي

سفينه اشعار لنگر اقامت لنگر فيض جاري سكان جهان

كشتي مي خلاصي كشتي فقير چرخ دوار

دستور تير قلبي ميران

زنار معلم غراب هندي

تباہی كا جہاز ڈالوان ڈول ناخدا كام ڈالے كوا

سناوُ بناوُ تاليان مار بترا

جب

جب بتہان بلكث دار ودار

مت توكري تخته بارا مشكل بتري بيترا پار ہي

كہات پرايا جب جكت خوب بانجهي ہي چپه چپه لهري ہي

رباعي

سكان جهان اگر ہين خاص وعوام : جو ہووے تبہان ناخدا دالے كام

ہي فيض وكرم كا جب لنگر جاري : اسكا ہي خلاصي كي سفينه مين نام

ضلو پنگهت

چشمه فيض چاہنا ڈالوان ڈول باوُلي

دبير انانه تشنگاهي كنجي خوب گهترا جرخ مين تيرا ہي

اب گهات پرايا مروت پانيكي منگل چل جاري هم چشم نهين ابروسي

تشنگي تشنگي بهرتي ہي باولي دنيا ہي

رباعي

كس طرح نہ باولي ہو ديكهه اوسكو حور : انكهين تشنگا جشني كي علينا منظور

دل چاه مين اسكي ہي ميرا ڈالو ادو تيل : شيرين بيانه بهي اب ہي جگ حضور

صفت کمان

قبضه قدرت تیموری چار کمان قربان

بنده خانه کی سیهم گوشه خاطر شاخ در شاخ

گوشه نشین حلقه بگوش چله کشی رخ

فرخ زهی آفرین مشهور آفاق اتفاق

وفاق نفاق دور زمانه خطا

خانه ابا خم و چم کت کش توده طوفان

نشان بدرقه تیر بهدف سخت

نرم پیدا دربله پله به پله

تیر فلک زنجیره بند قیاس لب معشوق

قوس قزح کشش میل زاغ

نشست صفائی سر زه اختلاطی بدکیش

شست سال

شست سال یک گز دو فاخته تیر باه ترکش کمند

مشت نموزه طاقه خت مشت جیکی فارسی دان

لیس لشتی

بیت

هر که از حکم چو تیرت گوشه گیر کمان جهان : زود ترکش گیر کمان بدستش از زبان سپید

هندی سرسری کس دار

رباعی

قربان تمهاری هون جهان سی پوچهو اور بندو نهین لیس اجهن کمان سی پوچهو

بیک ان کی اصول کی جو تیر هین خبر به بات کسو فارسی دان سی پوچهو

تیس ساهی قلندر نهین الله بیه سرهی نه چلد

دیکهه بهال کر بالله بالله دیا خم یار نا بانک رکهنا

جبکیو نهین ترانا کمان چرهی هی کلانی دنیا کم انی دنیا

بیک ان پنهها پیا

رباعی

هر رخ تیری قبضه مین هی جیسی دلبند هون حلقه بگوش نهین سر اکس لب دو چند

افاقین تجاهی کمان ابرد کیب قربان خدنگ نا به بون تنل سند

قبضهٔ شمشیر

قبضهٔ اختیار   صاف جوهر   فولاد بازو   خم و چم

دم‌بدم   سخن غلافی   پناه   درمیان

ابرو   سپر انداخت   کجروی   این سر در کوفتن

تیز هوش   تیغ کوه   سیف زبان   شمشیر برهنه

قید فرنگ   گردش چرخ   علاقه   کوفت خاطر

خنجر بیک   قطع کلام   رباعی

اوس تیغهٔ ابروسی سر عشق لگا   دل لے تو گیا جوهر ذاتی پیدا

قبضه مین تو اسکی آب آیا درمیان   دی دی یکے مجهی بات طرح [illegible]

هندی   باتر دیا   کهیت رها   جوهر کیا

بهل پایا   کت کیا   کهات پر آیا   دهار پر مارنا

تیغه کیا   بانک بن   لت پتا   نند هال

چال ڈهال   عجب زره کے باتهیا   اوسان   نه کتاری

باتین تاریان   ادهر للاری   سانگ   بیت

مخالف

مخالف کت کیا مجلس مین سنتی هی [illegible] زبان کا اب جو معلوم جوهر تیغ هی گویا

بیت

تلوار کهنچ بهی کهین جلدی میان سی آ   قبضه بیه الفصال هوتا در میان سعی

بیت

جون تیغ بات اوسکی جوهر سخن بات   قبضه مین پهر نهین هی مشکل جهان بسا

بیت

غنچه دن کو نه الجهین کتاری   میرا دل پهیر دی ایدهر کو للاری

ضلع بندوق

ماشاء الله   تماشا   بار بار   توپ توپ

بند بند   خزانه   جاگی خوار   سوخته دل

ساز درار   شیشه دیله   کنده تراش   داغ

سنگین   دیدبان   طبانچه   ضرب

برز یے

رباعی

کرسار سلوک دیدبان سی جا ای یار   مجلس مین رقیب بار بار وی هر بار

وه کنده ناتراش پهنچا تا گوش   اور تو نی خبر نه لی همارا زنهار

هندی   قوت نهین   توڑا نهین   خبر نه لے

بتھر لکا مرض پیالہ بھر کیا چقماق چھتری

کمان و تاہاہی طوطی اتو کیکی وروکی ولاو کتا

بتاسا دغا و با بریکھی ضلع اب

کھلکون نکتہ چینی بادبیمای غمزہ

سبزہ زینہار سنجاب بیش بندی

فراخی تینک عنان اختیار غاشیہ بردار

جلو حاضر باشند پابرکاب مطلق العنان

خیال نعل در آتش جک نعل بالنعل

تبسم چابک دست بلید تقلید

ابتی لیل و نہار داغ ترکی تمام شد کشتہ سمند

بیات

یکبار یکے

یکی رم خوردی از شبدیز هندم بدست کرده بسپردم جلو را

کی ابر بانی

رباعی

کیا سور بناہی بیکی سبزہ احمق کلگون چنت ہواہی جسلد الطبق

کیونکر نہ سیہ کریکی ترکی ہو تمام کیتورا فاتون سی ہو کیاہی ابنی

ہندی

سور تازی نیلا پیلا

رکابین حاضر تیب تاب تابسا مہنہ زور

گردنیان کاوادادا سرنگ دوراتا لکام دو

اتیر کہرو گوڑا کیا خوکیر کے بہریلے خوب دوڑادیا

جھوٹی رہو نحاس کا تھتو باوکی کہوری ہر سوار رباعی

یہہ نکتہ نہ زینہار بہولی انسان دلتنگ لیم کو فراخی ہی کیان

یہہ شاہ کرم پیش بندی کی ہی پہنچی نہ رکابین تو دین گردنیان

بیت

چرہ کیا نظر دن کوی شاہ سوار قطرہ اشک میرا کلگون ہی

ضلع فیل

فیل زوری فیل پایہ فیابت سرکلادہ سخن

زنجیر پا جنبلہ لنگر زنگ

بہی کوہ پیکر چرخیات شیخ بینا
ان کس کفیک اسرافیل کفیک

رباعی

ای چرخ نہات ہتہ تیری الست ہی دانت عجیب پر تیرا نقلہ پست
کہتی جو بہری بہری تو ہک دوبی اہی ہامسی ہی اہہ فیل زوریاں اودبد مست

ہندی

بہنسی جوڑا خوب چھبیلا
کیا سنبہالا دیکھا بہالا دانت ہی دہانے
بیستری بتیرا پارہی انسو بہائے ہی خاطر پہ میل نہ ادی
ادہر میل نہین خوب لگڑ الکایا کل جیبا عاج رنگی
چمکنا کجرا ہاتی مہہ شکر ہاتی نکل کہا اور گوڑی

رباعی

ندی ہین تینی ہاتہی
اتا ہی شکوہ سی جو بادل کالا بجلی کی چمک کی ساتہ اب متہو اللہ
واقف ہین اس اک سکہ ہارو بہہ اپنا دہانی تو دیکھا بہالا

صلوہ شکار چہارپایہ

اہو گیری روباہ بازی گرگ باران دیدہ وحشی

شیر

شیر شیر قالین صید دام و درم
مدام شکاری از حرص موئی میمون باد
در گولہ بہرام گور

رباعی

اہو گیری ہین جو کہ ہی گرگ کہین کالا منہہ او سکا اور خلل پوید ن
جی تہ جو سکو نہین شیر کی اننتہین وہ صرف چکارا ہی نہین صید افگن

ہندی

من ہرن چکارا آپ جیسا ہوا
خوب بہتیرا اب کہین رہنا کالا منہہ نیلی ہاتہ پانون تن لگا لد
داو پرہی بہیر کہا خرگوش کیتہ بہبک چوکری بہولد
بہیر یا چال

رباعی

سنگاری سی منہہ پہیر کی زندوں دوش زاہد کو بہیر کا بنایا خرگوش
کیتہ بہبک ہزار جیتی اسی پر بہتیر یا چال نے اڑایا ہوش

صلوہ شکار پرند

باکباز ہمایون باز آند عنقا

[illegible]

مبارک رو | مخبط | غوغائی | پر سر خاب
سپیر وطیر | دسته و بسته | سیمرغ | یک گز دو فاخته
روغن قاز | شیشه باسه | جنبش | ہندی
رقیب جرا | لال چکور و نین | مولے جنتا ہی | طوطی آزد گئی
ملال | فاخته زر کیجی | دور خی چتیے | اپنی منھ میاں مٹھو
بت بنا | لکٹر جھکڑ | بھری بکریا | بہری سنتی نہیں
کوا ایری | رودم کے بانکو نہین | اکن | بلبلے تر اپانا
بلبلونکی صحبت | زرک دیوین | لکا لے | تمکو لنک جانتے ہین
طبیعت تو رمتی ہی | مینا بولون | کوئیلا تہہر آنا | اجلی کوزان
کسن کوا | مولوی | ایتر کے کہرہین تیتر | و موٹے

رباعی

سبحان تیری قدرت

ہر چند میری لال کی تمہی بردار | عاشق ہو جو بی اسرار دہ کے آدمی بار
کر اسمین چترا رقیب زرک دین اسی | پہر جنکی مولے وہ بلبن روغن قاز

ضلع شکار ماہی

ازبان ماہی

ازباہ تا بماہی | ماہیانہ | ماہیت | کھا ماہی
معروف | تمام | تینو | یک بام دو ہوا
نکمسر | شکف | کام نہنگ | جالوس
مجاب | مدام | ماہی مراتب | بیت
دل عکس نیخ خوب قوج در آب روان دید | پنجو شده و فریاد بر آورد که ماہی

ہندیا

جنجال | شیخی | گہریال
مچھی دو | اپنی ماہی سی ہو | نکمرائی پرہیا | سینکی ہری
یکسان کچہ ہی | جہک مارنا | شرم سی گل گیا

رباعی

اس حسن کے دریا کے سنجات کیچی | ہر روز ہہین ایک مچھی ادھی جا
جنجال نکر ہین شیخ یکی باتین | اسکا ہی جو کچھ ہو ماہیا نہ مچھی

ضلع صرف نحو

بہر حال | معروف و مشہور | مجہول | ماضی
علت | بحث | فصیح | گردان

مفعول سرگردان حروف اوقات نحو تازہ

شاذ

شاد شرح حاشیہ خیال حاضر

غایب استقبال رباعی میزان

رباعی

جیتا اپنا وہ عاشقی کا ہی کمال فرہاد کو ماضی کیا جسنے بہ الحال

اس نحو سے ہوئی حروف اوقات اسکی بین حاضر و غایب بن سرا محو خیال

علم منطق

قیاس شکل زمانہ حادث

قدیم متغیر نتیجہ اتفاقیہ

بدیہہ معقول ثبوت سلب

مقدم کلیہ جزئیہ جواہر

عرض عام خاص قضیہ

برعکس حکمت

رباعی

معقول ہی

معقول ہی یہ سخن اگر کیجئے قیاس ہی شکل زمانہ کا تغیر یہ اساس

لیکن ہی کا کب نتیجہ ہی بدی کلیہ مقدم ہی یہ ہر وضع کی پاس

علم طبابت

نبض شناس تشخیص مزاج قانون

پرہیز سودا دق معجون بدیہ کیف

لا علاج حکمت غرق عرق پرہیز کار

میزان شربت دینار مغز فلوس عجب نسخہ

داخل نسخہ بہجیش دردسر دوا دوی

رشتہ ہندی جب تب اس حال کو پہنچا

ہات تڑوڑا کہہ سکتا نہیں سسکتا ہی . دبائی

سل

رباعی

ہاری طبع کا جو ہوا نبض شناس اسکا قانون کی مطابق ہی قیاس

حکمت سے نہیں ہی یہ بات اسکی خالی دل کو قوت ہی حس سے قایم ہی حواس

ضلع نجوم

مشتری گردش چرخ زهره نوا ماه رو

تقویم پارینه نیش عقرب حمل نحس

سعادت نیک بد طرفه

درجه طالع قران السعدین میزان

هینه مزاج آتشی رجعت طالع

مهر نصیب تحویل شرف

ثابت ساعت بالراس والعین هندی

قران کیا لکن لکی هی اسکی فلک کو خبر نهین غره تیا تا هی

دیانه آسمان پر کنیا راس یه ایکو راس نهین آیا چند در چند

گیتیو راهیو

رباعی

بے مهر کے مشتری کو کیا هی فراخ غره هی تیا تیا کیا هی دل داغ

مانی کی

تاریکی کیتے هی ات کیتے هی یا مجهی اور ماه جبین کا آسمان پر هی چراغ

بیت

شرمنده هوئی نه ہیکلی خورشید ماه دو نو خوبی فی تیری هنه کے غلام قران کیا

ضلع کیمیا

کشته عشق جوهر غش چرخ

آتش افروزی زرگری گداز پاره پاره

خاک خام پاره زوج کرم جوشی

ماه پاره دغل باز شمش و قمر جفت

رباعی

ان سیمبر و نک سا نهه سونا معلوم قسمت مین نهین هی خاک کو نا معلوم

ایدل کو مید دی و امروز گذشت فردا کی رهی امید سو نا معلوم

هندی موس لیتا کیمیا هی اکسیر هی

توز جوتر اارام سی سونا آخر قلعی کفل آتی جو جا هو سو پاره

جاندی پر مال سپاره بهپاره

نهین رهنے یکے

رباعی

مسیاہ ہوئی جو دل صلاکی نخاس کہا ساتہہ اپنی گوی ارات ہی ہنسدیا
کشتہ ہی دل اسکی کرم جو نشتیقا فقط ان زرکر یونہی سی مجہی موس لیا

بیت

غنیمت ہی جو ہاتہہ آجای کو بات اس تحصیل کا کبہو روپا ئی تو دکر کبہی ساتہہ ہیونٹکا

بیت

خاک جوہر ہی کیمیا کرین یہہ دغل باز موس لیتا ہی

بیت

چل دکہاؤن تجہی کناری ہین کیمیا کا ہنر سو پارہ ہیں

صلوہ خوش نویس

سرنوشت نقط یکقلم حرف
تعلیم طلب کشش زیر مشق سادہ لوح
قطعہ چمن دائرہ قیاس نکتہ فہم شکستہ
نستعلیق گلذار زلف عروس غبار خاطر
سطح رخ موصوف نو خط
خط شعاعی خط جام خط باطل خط کش

یاقوت

یاقوت خط ہند کہ کو بنی سیاہی لوح

ہندی

یہہ بابت اور ہی بات قلم کیجی چہب تختی
کتگنی باز مسطر لات

رباعی

یہان عشق یکہ کچہ اور ہی بابت ہی عجب ہی مشق شکستہ اسکی ازورد شب
کہتا ہون فقط جہوت تو کر ہاتہہ ا قلم ہی واغط سادہ لوح تعلیم طلب

صلوہ حروف

الف لام میم سورہ نون علین غبابت شب طوی
دال اعتدال ابتذال دیو رجیم
برخی حین تحسین یاسین
سین ذہن نشین صاد انتخاب فصاد
قرۃ العین قاف تا قاف اعتکاف شگاف
سلام کلام لام کاف نکتہ رس
حرف مطلق پیش رفت بجرم بالجزم
زیر و زبر دولت سرمد مدظلہ پیشوا

نکته چین پیش بندی زیر دست زبر دست

کتاب دار جیهره کشا امیر حمزه علیں

رباعی

مشهور ہی یہ قاف سی لیکر تا قاف جو عین وفا ہی کب یکی کاف لام ی ف

پیٹ کی شب طوی ہی مجنوں سی یہا ہی سایه بید دال ہمت بوجه جلال

رباعی

در پیش ہی اب وصل کا عزم بالجزم مطلق ہی مجهی ہدلطف ہجر سی ارام

ہو رفع جو رایات بفتح و نصرة کیا زیر و زبر ہو سب رقیبوں کی بزم

ہندی . می قی کیا ہی دال نہیں کہلتی ریزی بیزری

ہو اگو الف کا نام ہالد دال شفی نون خی

ور بے بر بے بہتر بے میر بے

تیر بے علیں

رباعی

ہو دال فی ای یار قیب ہے تی کیا ہی ریزی ہزری کہیں نہو سنتا ہی

لی داو زبر رد ہو یری جا بہا کی یہہ نون خی ہر وقت تیری بہا ہی

صنعه اشعار

بحر پاکنار

تستمرہی

بحر بے کنار سفینه کامل مدت مدید

بسیط طول طویل وافر حد بید

غریب سریع السیر قریب خفیف

مستزاد

کب بحر سخن کا اشنا ہی یہ غریب شاعر ہی جدید جلد ہی کیا نکوی کامل قریب وافر مزید

ہی طی طریق شعر میں جو که خفیف کیونکه ہو بسیط کب فاصله اس سبب بہی لا کہه حرب عرصه ہی بدید

صنعه زحافات وغیره

قبض کف قصر ابتر

رفع طی قطع تشکیل

وقف کشف تر بتر

ازاله مکشوف صدر ابتدا

عجز ضرب سبب خفیف

ثقیل مجموع فاصله حشو

ارکان اصل اصول دایره

مستزاد

مجکو ضایع نہیں نہیں راہ نہو تفسیر ہے بس تشبیہہ سے مطلق نہیں انکا ہ نہو برصحیح ہوس
کیونکہ نہوا ابتدا کا یہاں غنچہ رنگین ای جہد رستعجال تقطیع بھی انکی نہیں دلخواہ نہو گر زیر ہاں ہیں بس

ضلع قافیه وغیره

دخیل	قید	وصل	خروج
مزید	رواروی	مجہول	معروف
مقید	مطلق	قافیه تنگ	مجرد
توجیه	بی روی	ہم ردیف	زمین
مضمون تازه	خیال	مطلع صاف	برای بیت
بیت الله	تذکره	فرد	تمہید
کنج شایگان	کسر ریز	اعتراض	سرقه
جای سخن	بیت الخلا	بیت المال	سکته
کنایه	ہندی	کون کہہ سکتا ہی	سکستہ ہی

رباعی

کیا جی

کیا مجکو شعور کیا ہیں میری اشعار ضعیفی کہ ہم معلوم سیاہ کی ہیں نقش و نگار مفرد کہیں
اس میں دخیل کیونکہ بیہودہ ہی مجہول توجیہ ہی بس سمجھ حوز قافیه زردی خمار ای اہل حشر

ضلع حساب

فاضل	باقی	بیحساب	سرحساب
جریده	جمع	خرج	گوشواره
تقسیم	ضرب	اول درجه	عشر عشیر
نقل	قلمرو	یکقلم	اکثر
فرد	بند	میزان	مدنظر

رباعی

گر جمع حواس اب جریده رہئے پہر مخمت پہ حساب کیونکہ سہئے
باقی ہی جو عمر خرچ کیجیے ہر حال ایسے ہی ہوا بہی ہی اب کیا کہیے

ہندی باو ہیر پراث غم کہاتا ہی ہوا بہی
ہی بہی ہی بہتر ہی کیا لیکہا ہی چیتا بیت

اگر بھاندوں سی مقصدی نہیں ہی کچھ کم دانوں میں • تو کیوں بیت گاتے ہیں کہ نقلین کر رہاں ہین

ضلع عمارت

بر محل کرسی نشین بیت طاق روزگار

ہر روش قصور تکلیف مالا یطاق رخنه

تخته تیر چون نباشد صحن

نقش دیوار رکن غلام گردش مردکول

گریخته ہم سنگ خشت مشت چادر

بیت

نجار پسر که تیشه رانی میکرد • آری بر ما ستم نهانی میکرد

ہندی

مزه پایا مرغولیان کتری بات ہی یا

سیری کہاں ہین ہوتی • دیوڑی ہی بات در آیا یار بر ہین ایا

بات بر ہائی تمہارا اداج ہی بتہر کی لیک ہی دیتره اتنا کی جدی مسجد

رباعی

کب بیت جو بر محل تیری ہی شکوه نما • ہی تب ہی کسی یہ غلام گردش تیرا

ہو جائی

ہو جائی قصور ہر روش یہ موقوف • پایا اپنی کئے کو اب طاق ہوا

بیت

اگر ہو ریخته یا فارسی بیت • جو ہووی بر محل کرسی نشین ہی

ضلع فرش

گرم گستر تکیه عنایت در پرده سخن غلافی

پرده دریا پلنگ بی روی پنبه دهن

بوی ریا شیر قالین مسند نشین خوش مقابله

جق جق انبساط

رباعی

اپنے جو ہوئی ہوای گرم گستر دق • در پرده میری یا ہین انقلاب کہاں کی تکی

ہی آپ کے اشتیاق کا سبکو تکیه • کیا ہی اب طرح جو کریا یہاں جق جق

ہندی

کیا ب ط ہی پرده فاش ہوا اس جا جم جاو

رقیب فرش ہو گیا ادہر نه تکیه

بیت

اسمیں تو شک نہیں ہی طرای ہماری • تیری الفت کا مجکو تکیه ہی

قطعهٔ پلنک

پاپه   پیشی   جولین اکبر کیتین   ان مان

مهرمان   ساتهه بیتری   اب کماتکیه   اسمیں تورنکٔ شتین

غلافی بابت   بیزار بیتی   جوتی بیتی   جوکیه بهره

پلنک   تغدیر باچاریای   بارنه وار   کسیکا مال نتکیٔ

ادمی بین

رباعی

ارام نکیو بکه اب بهیه بتی بهو لین   کسطرح پلنک بر خوشی سی جیو لین
پاپا یا تپیا بهیه دکهه شاتهه بیتر بیس کمیو   پیتی تری ایس کر اکبر کیتین جولین

قطعهٔ نقارخانه

غریب نواز   نوازش فرما   نوبت به نوبت   اوازه

بجا   کردوون دون   معکوس   کماو دم

هاشندی

هزار کوس   نرغه هی   تلاش کرنا

جهانگیر نکیچ   اصطبل   دهو سوکی دهوم   پیکی نکوری

نقاری بجکیلا

نقاری بجکیلا   بهار اد لکاتاهی   نوبت الای جهانکن ارای

رباعی

بکر ماهی تیر ادصف بجاتنده نواز   کو جهانکیر بن سیکا شیعه ارجه اواز
دون دون یهی تشبیه اکردون نشینه   شاهون پر مقدم اماکی پتر نوبت باز

قطعهٔ باغ

باغ باغ   باغی   نافرمانی   هرار

باربار   شاخ در شاخ   خوشه چین   تازه شکوفه

بهار   پی برک   شاخ زعفران   جست جو

کلبانک   پی در پی   تازه   اسیب

سیب ذقن   زور بهی   تور نجیده   کل کل

چمن چمن   زیر بار   نازک بدن   صباغ

خلاف   رنکارنک   یک انار صد بیمار   بلبل هزار داستان

کتاب گلستان   بوستان   هرروش

رباعی

ہی تازہ شگوفہ گل لستانے ۔ باغی ہی کہ اندنو نہیں نجے جانے

کیا اپ کو شاخ زعفران جہی ہی ۔ ہجت لالا کری ہی نافرمانے

ہندی

پہول پہولن ہے ۔ بکا کے ہار ۔ بیکہ

لالا رنگ بہرا ۔ نہال ہوا ۔ بلبو نکی صحبت ۔ تاک رہا

گلچہرے ۔ گل کہایا ۔ ایکجا غنچہ ہوئے ۔ اشرفی

دونا مروا ۔ چار بید ۔ پنجہ چہار گر ۔ فیہ بر لسنت پہول گئی

ہتیلی پر سوں جاکے ۔ زخم یہ ایکو ایا ۔ پہول گئے ۔ ہر روش

نقشہ کے جز ۔ کیاری کیاے

رباعی

بلبل کیاری سی ہی ہا کیسے بہہ ہوا ۔ گل غنچہ ہوئی جو پکا کی اک جا

اک اشرفی دو تو با عبا نگ ترکی ۔ دیتے ہی چمن بیچ دونا مروا

بیت

صبا یہہ شور کیا ہی تماری ۔ چمن میں اب بہار ائی ہی کیاری

تمام

بیت

پہر اپنے طرح کچہ جو دیکہی سپی قرانی ہی ۔ کیا تازہ گوی گل سے اب شادابی کہانی ہی

صفت فواکہ

فیض عام ۔ زور بہا ۔ اسیب ۔ فرتوت

ثمرہ ۔ انجام ۔ خوشہ چین ۔ رسم ہندوار

کسی رو پہہ ۔ مرد تیاین ۔ لطیفہ شریفہ ۔ صاحبی

خایہ غلامان ۔ برخوردار ۔ منفعہ ۔ تحدیج کی کشتی

رباعی

اسیب ہی جنگ عشق کی نہیں عیان ۔ اتا ہی نہیں زخم یہ انکو نہان

یہہ فال سے معلوم ہوا ہی سو ہیر ۔ سیرے کوئی تو ناشپاتی کیان

ہندی

شوق کم رکہہ ۔ ایک بیر ۔ سخن کرنا

کوئی تاہی نہیں پتو ۔ اتا ۔ اکیلا ۔ کیا پہل پایا

بہوت تیری ۔ عشق میں سیرے ۔ سیر وا کیا ۔ کانٹدا کا کیا در کر

کچہری زبان ۔ فال سی معلوم ہوا ۔ کم قوت ۔ یہہ تین کہا

جب سے نکہ شریفوں میں میٹھا کہتا

رباعی

ہر ایک میں ہی پاہوت رسم عام ہی یا   صہبائی مروت سی ہی یہاں جام ہی

کو نمی میں کہیں بتہ اکے ابتر   کم رکہتی کسی شخص سی امید ہی یا

صفوہ فواکہ انبہ

عام خاص   شاخ شانہ   دانا   ریشہ دوانے

پوست کندہ   سخن رس   انبیا   ترش روئی

خستہ حال   شیریں گفتار   ارسال دراز   مولا

رباعی

ارسال ہی فیض عام بیحد و شمار   یہاں ریشہ دوانے ہیں لازم زنہار

دانا ہی اگر تو شاخ شانہ گر ترک   مولا کہ سب انبیا ہیں شیریں گفتار

ہندی   شاخیں اوبہاریں   بیچ بیں بگا   بالتے ہیں

جو کس لیا   بات اڑی ہی   کیری انکہیں   بجلی

ڈوریں   طرح داطے   رباعی

الہولی

اللہ ری فیض عام تیری اثمار : اور اک سخن رس کی سہی ہیں یا ہا مار

ڈالے ہی طرح یہ شاخ در شانہ عجب : کیری انکہونکی ساتہ ہے شیریں گفتار

رباعی

کہتا ہوں یہ پوست کندہ اس کی ابھی   اتنے نہ ترش روئی کسی سی کیجے

ریشہ دوانے تو اڑتی ہی اسیر   آب پالمیں چل کے مجکو سالن دیجے

صفوہ ترکاریا

کریم   دلپسند   کدو کدو   سویا

چوکا   مرسالی   مرسا ہائی   بہوت

جو ہولی   معمولی   اسکی بیٹی ہی   سری

ادمیاں   بوتو لکا رنگ   اکسیر   لب دو

دہوی پہلی   بہوجوہ ابس تہی   لیجو کدو   بوتہی ترہو

اٹھو مشکیں بندہ استر کاری کی یا تابک دہند سن

ترنج نیم ...

رباعی

پہر تیغ شمشیر جو کو یا چوکا تہاب کہ سہہ دل لہیدا کس کو کہا

غفلت جو کرو تہی سو خواتمہی تہی یارب تیری سوں اب کرم کا ہو کا

ضلع شادی

ازہوش بری — جلوہ حسن — ارائش سخن — رنگارنگ

گلبانگ — برات عاشقان / سرشاخ آہو — دلبری — برابری

بنی آدم — تخت شاہی — شادباش — مبارک

قطعہ

مژہ و لعل در آتش ہی تیری تیغ ابرو پر گرہی تیر دندان شانہ ہی تجہ زلف کمر پر

ہر رنگ گلی ہی یہاری موافق اسکی ہمت کی برات عاشقان آنکہی ہی نقش سم آہو پر

نمونی

نمونہ

رقیب روزنا کہا مہدی لگی ہی باد و بر ...

الس لگی — رنگ رلیاں — گلی کا ہار ہوا — بہولن کہنا

نبات کہو — مصحف و عارض اتری ہی — در تک شیخ ہی — نہ ہمی نہ بنی

رباعی

مشتاق کہ حلبد نلی کجہ ہی کئی نہ بات دیوانہ بنا کس لگا کردن رات

ارائش دنیا سی بری ہو کہ نہ ہو معشوق کی جلوہ یہ ہی عاشق برات

ضلع حنا

زبان لال — یکرنگ — درنگ — سرسبز

نگار — سرخ رو — سبز بخت — سبز قدم

حدیث دست بستہ — انگشت نما — انجما — ناخن ازن

نشست سال — نشست — بدست — ناخن گیری

رباعی

کنیا رنگ حنا نی آج پا ہی نشست ناخن زن ہی دلوں یہ سنگی بدست

[illegible] عشق [illegible] بر [illegible] زبان الفصاحت بیت

هندی

چور — رنگ اوڑ گیا — ہاتوں ہاتھہ

چاند — تارہی — دل جہل لی گیا — کہاں پاؤں

[illegible] — بلی بیسی

رباعی

[illegible] کا اگر شور تیری — خونریزی عشاق ہی بر زور تیری

[illegible] ہاتہہ سی تیری بگڈ [illegible] — ای رنگ حنا تجہ پر کہاں جور تیری

ضلع نعمت

ساق عمرو [illegible] — سنبوسہ — دقیق رحم — منت دونان

[illegible] — قاق — دال — دل کوفتہ

[illegible] — حرف حلوائی — دم بخت — عربی حلیمی

نعمت — بی نمک — خشکی دماغ — دلربا

[illegible]

بی مغزان — ہمان اکس دو رنگا — ملا دو [illegible]

قماس — سفرہ

رباعی

کچہ ساق عمرو سکی نہ باتین لولو — سم پوسہ ہوا ہی جب کہ دل کوفتہ کو

ہر منت دونان کا نہیں رحم روا — اس قاق نبی ہی سی کہیں جینی دو

رباعی

سیالو ہی وہ فاختہ ہی یار — جس ساق کو چہپاتی ہی دکہا [illegible]

یاروں نی بہت دال کلائی اپنی — لیکن وہ کسو سی نہ [illegible]

ہندیا

ہلکا پہلکا — کسنی بہجنا — دم [illegible]

کچھہ پایا — دال نہیں گلتی — کچھہ بہی سنکہ پا ہی — پلتہیں لگل کیا

گل چاہیں — گلہ بکر — شربہی پا سیجی — [illegible]

زبانی جرب — چپاتی — بایشر بیلتی ہیں — دال [illegible]

دل کباب ہوا — ناحق اج تہونیا — اس کو کا واقف کون ہی — [illegible]

جتنی نہ ہاری — سفرہ بچہایا

رباعیا

ولیکن جب تمہیں جو بالکل جا ہی [illegible] بیجام [illegible] ذات کا ہم نی بہیجا

کلہ کرتی ہی اب باحق اتنا   سرکار رہا ہی مزاج ہلکا ہلکا

فرد

یہاں نلیتہیں نقل کیا دہ غیر   اپنی نکمی لگائی جاتا ہی

فرد

اس کو تو بوج معجز سخن   کہانیو مت رقیب کا بہیجا

فرد

خوان کرم پر تری ہی سب ایک عالم   یہہ نی نعمت ابتک پاٹر پرتی پہلتی ہیں

فرد

نی رہی لے رہی جگر کا لوہو پی رہیا   کہاری کہاری کباب دل کی کہاری

صلوہ خسیرینی

میر برفی   نعمت فرشت   حلاوت   حلوہ بیدود

نقل مجلس   شکر رنجی   شیرین سخن   شیر و شکر

سمرقند

رباعی و فرد

شکر گفتار و عطر دوش ملفت   ہم اول نعمت در بہشت است

رباعی

کچھ کہی نہ بات کس سی شک کرتی ہو   کہو یا ہی کچھ اب نی تو دل کہہ دو

نقل مجلس ہی جا سیج اس سی پور بلا   شیرین [illegible] دی [illegible]

کہو با   اجکہ   کہا ھا

ہندی

ملائی   تلملاہی   تبری   تبرا

دووو   تہترا   پوری   [illegible] اری

تیہا مزاج   سب مقری کی نی دلیاں   ات نبات لولو   حلوا [illegible]

دن تنگ کرتی ہو   کچہ بنا سا رہا ہی   او بجی دو دکان   یہ [illegible]

رباعی

تجلی کو کس بہا لی ارثی ہی مجہا   سب نام تر [illegible] کا تو نی اپنا کہو با

کچہ جس سی ملائی وہ آچکا تہا حرف   یہاں اگے کسی رات [illegible]

فرد

ہم دیوانوں کو ناحق مت ستا ری یاد دلی   کر تجہی کہانی میتہائی [illegible]

فرد

اہ اسی شکر بتی لب سی جدا   کچہ بنا سا [illegible]

صلوہ بارحیم

دارای   [illegible]   ہمرد   [illegible]

بلبل چمن　شبنم　تن زیب　شیر و شکر

صحن　خاصه　تمامی　نکیر بکی

ساکوسی　جاکوسی　غمایت والا　ناسر ودع

بوم طلا　بری　دودامی　کار علا مال

الهی خیر　رو تافته　تراندام

رباعی

دارائی والا یه تهی صاحب کی نظر
اسباب تمامی تها مهیا خاصه
ت گلبدنون هی سی لگی تار شکر
تم لی هی قلندرونکی اک تم نے خبر

هندی

میتها　مل مل　قلندرونمیں

چهیت تیری خبر کم لی　باندہو بره تے هیں　اپنا تهال پهچانو

تن سکه بابا　لاهی دیا　لس ات کر رکهو

رباعی

لیایحی جاکوسی بزم احباب
مل مل تونکو صبح رودی شبنم
میتها تها عجب ذائقه عهد شباب
اودهی هی خیال گلبدن مین کمخواب

فصل دار

خلعه لباسی

سخن لباسی　قبا کرد　آن لف　کتاب

بند بند　بری　برابری　ترود امن

محرم دیل　فوطه　جامه زیب　نکته چیس

دامن گیر　محتاج　سینه بند　دل بدست ار

سرعی مقدم　کم نعل　مادر جا نور

رباعی

سررشته اخلاص ودبا هم هی یهین
ناحق نبدهے هیں باند هنو مری یار
سینه صافیکارات و عالم هی یهین
انگلیا سی سوکی بتی تو محرم هی یهین

هندی

کهیر　بیکلی　کرتی تا هی

سپات　جیسرا　تیکا　چیس لولا

فصاحت

رباعی

ترنیف میری کهیر میں جو لالا دلدار
تیکا دلمیں حکر جو اپنا جیسرا
دروازه لیا تبد میں اتهکر یکبار
سو رنگ کی باندهون بندهی مجهے بیر یار

صنف خیاط

بو علی سینا تک سوزنی سر رشته قیچی باز

سینه صاف رشته درازی گسیخته خاطر درشته

قطع برید یک گز دو واحه رشته بخیه از روی کار افتاد

فرد

سوزن یلکا کدام سوزنی پنبه دهانا کدام روزنی

فرد

درزیان درزند درزند درزیان درزیانند درزیانند درزیان

تهجی

گشتاو لبسیه تاکلی دیلی ہوکی

ترنادیا گرگر و آو رفوجگر ناسوت

رباعی

خیاط اگر بہی نیت قیچی باز جنتیجی ہی اگر رشته یہ بہی دامن باز

سینه صاف توتی ہی گسیخته خاطر یکسوئی امتحان سی آیا نہیں باز

یار زبان تیغی خنده دل بسته آر فرق سر بسر

شمله بفضل الله علم ... کس پیچ در پیچ بلکه

چهره بند

چهره بند لطانه

فرد

کر بدریا روئی جیسی یا شتی دل بند تکرار تا کسی یا شتی

تهجی

چیرا تک تکلک بجوا

پله پر بل نی بل دیا گتو سورا

نو جگر باندھنون باندھتا ہول

رباعی

ہی لبکه وه چهره بند آنا مشکل اور بلکه ہی تک تلک تنہا نا مشکل

ہر پیچ یہ اسکی دل ہوا ہی گتو ہی فرق و بال جان زمانا مشکل

صنف آینه

ہر آینه روبرو آینه جار آینه

صافیه صاف بہر صورت بہر عکس

بہر وجه مواجه حیران [illegible]

غبار خاطر روداری سکندر نصب [illegible]

رباعی

آئی نہ ادہر جو ماہ پاره وه پری کی اسکی برابر نہ کہیں جلوه گری

اک دن قلعی یہ سب نکل آویگی — صورت بھی یہ رہ جائیگی پھر صاف دیری

نہوی

منہہ دیکھو — مگر جاتا — اخر قلعی کھلیگی

خام پارہ

رباعی

مہ پارہ کی صورت جو ہمیں بھاتی ہے — یہ نہ جوہر عارضی نہیں ذاتی ہے

سیمو جو ہی یہ عکس ہمارے جو یہ سچ — منہہ دیکھو اسنے ہی یہ عارسی آئی ہے

آج جو فردوس میں ہمکو آج شکل آینہ — فرد — پھر کسو صورت شکایت تمہ پر ہو کر آئی نہ

فرد

مجھسی عکس ہو گر آینہ — بارہ پارہ گردن سر آینہ

صفہ زیور جواہر رباعی

اے دلبر سبزہ رنگ و لب لعل تر — در در زہر اتنا بھی نہ ہو بد گوہر

بیجا ہے دو رنگ لڑکی یا تو عشق تال — مرجانی دہی یا قوت کی لی جلد خبر

نیم طلع گلو بالی — سراسری — بارہ — حلقہ بگوش

جہانگیری — بہادر — زنجیر پا — تعویذ

ہدکر

بدکہر — فوئی بیکل — ملول — رباعی

پہنچی تو ہی اوسکو جہانگیری آج — یار اپنی کسی گفرا ہو دنیے میں خراج

دل حلقہ بگوش کی نراون توڑی — اوس نے ایک کہر کا لادو بالی کا ہی تاراج

امانت پہنچی — جوت ہی زیب — دل تورا

نہوی

سب یہ طرح کس جنر کا تورا — عاشق نے دی سر — تمہا ہی سر تمکا

بہوپالی — جتنی جھانتی — وا جہری — دل جنگل لے گیا

در در — تری تمکل نتری — دل کالک گرتا ہی — لاج ہی کل نہیں

اب بیکل — کلکی کا ہار — ہار — بہار

وہ بیری عیب تری — جانی سی اس لے — کیتی رکھا ہی — نہ جہورا ہانہ لیکے

ہانکین — جمع کیے ہے آیا — کیون نہیں گہتی ہلالی ہو — فرد

ریختہ ہو تو فارسی لیا ہی — ہاتھ کنگن کو آرسی کیا ہی

رباعی

ہی یہان تو سرا سری عروج از نزول
بجو سخن کہ بائی ہی ربط وہ ہوئی ملول
جو ہو وہ سخن جہتر ہی انہیں کسی کل آرام
بہوئی بائی کہ جسے آج ہی گری جہ قبول

ضلعہ برگ تنبول

جان سپاری | جی برگ | سرخ رو | سر سبز
استنبول | رہان لال | یکرنگ | بیرک
محیل | تعابش | چون نباشد | بیخ و بن
صالح مصالح | بالفعل | طبال | رباعیا

باتیں ہی چبا چبا مجاتی ہی دہوم
زاق کو چبا لیا بہلا رہی ہجوم
ہرچند کہ بو الہوس اوتہاوی بیترا
چکنی صورت سی جان سپاری معلوم

لگن پان | چبا چبا | بیترا اوتہایا
نسناس | رک چھری | بیل منڈوی چڑی | کہتا کہتا
چکنی صورت | منہ وا چبا لیا | پان کو | جب رہا جون کہا
نوک چراغ | ادھڑ لیا | بیٹھی چڑی | نوکی مرلال لرکہا

اثر جادو کی

اثر جادو کی تیر و کہا
رباعیا

کیون اپنی تو الٹ پان کو روتا ہی
ہو لال زبان وقت غربت تو کہو تا ہی
بیترا جو اوتہای جان سپاری کی بیٹی
وو ہی سر سبز سرخ رو ہو تا ہی

فرد

جب ہم کلام ہمسی ہو تا ہی پان کہا کر
کس کس ادا سی کرہتی ہی باتین چبا چبا کر

ضلعہ حقہ

دم غنیمت | حقہ بار | حقہ آتشی | نو خیم
خشک و تر | عالی دودمان | نوئی جو کمانی | تار پیچ
تواضع تواتر | سنجی تارہ | مزاج والا | سیاہ تو غصہ
زنجیر پا | دمبدم | سوختہ دل | دو دو دادہ کہ

مصرع

عاقبت میمون نوٹی لا کہ زیر جیب است

نی شکر | روغن | تلخ | ہندی

مناک کال ہی | طبع کو کام لفظ | مصرع | کلکتہ کی ہس آپ بالون پس
بی کلی | نئی نئی سخن | خبر لی | سو کہا آتش پا

اوت میں رہو پنجہ للادن دہنوان اُڑ گیا دہوان دہار
مند لگایا تمہارا دم بہت ہین

رباعی

کل روغن گلی دم غنیمت ہے بہی براپ برتو کو پہنچہیں نہ کبہی
پہر تو تمہیں ہو کی حقہ باری کب تک فرماؤ اگر تو نی چلا دلوین ابہی

ضلع عطریات

مجموعہ خوبی خبر عطر فتنہ انگیز شمم
اگر بار خود بینی مخلوط عشق مشک
مالا مال خوبو خوش دماغ شاخ زعفران

ہندی

نافہ چھپایا سہاک تسبیح پہوپر پر گل اگر گل
ناف چڑہایا ہوشناک

رباعی

مجموعہ خوبی ہے تو ای یار اگر مت باندہ کمر کو فتنہ انگیز ہی بر
خوبو ہے تیری نہیں عطر ہے سب کچہ پر خاطر عاطر ہی مقدم اگر

ضلع روشنی

شمع مجلس چرب زبان روشن ضمیر مومی البدن

دیکہ تار

بکیہ تار نور علی نور پروانگی رشتہ داری
روشن سوز گداز چشم چراغ چراغ پا
چراغ گم بود خاموش پروانہ ملازم پروانہ

فرد

رشتہ چراغم ہمچو شمع کشتہ دادی بیا سرا پا ہوس زبان باغ جاگیر

رباعی

جون شمع کہڑا دہ لیوں نہ لگا رو دیا زاق کا جسم تنگ عرصہ ہووی
ناصح کافور ہوشتابی یہان سی جا ای چرب زبان تو بہی کہیں جل کبہی

ہندی

کافور ہو گیا لو لگی دیا لیا لگن لگی
یکہ ہی چور رنگہو سمن جرب جہاتی دو شاخہ اوسا
تیلی خوب قندیل ہوا عرصہ اس پہ تنگ ہی دانتوں کی سی ہی
بیلتیو ہمیں

رباعی

نی جو اوتها لیا دو خم کیفه ار — یه کو لیا بهر اسکی نی وکس ای یار
نکس ... اسکی لو ین — کل هی فی ویاره شمرو نی زیهار

فرد

سی ... اتهای هی — شمع کی انکهو مین جز نبی جیا می ...

مصطلح موسیقی

[...]ن	عشاق	بی نوا	اهنگ
[...]ول	[...]شاهانه	اصل اصول	حسینی
حجاز	پرده	سازگیری	خم
کوکب	بهار	شام	صوت الحمیر
نقش	مقام	بزرگ وکوچک	کوشه
پرده دری	کافی	کائیدان	معلوم
خارج آهنگی	مخالف	موسیقار	راست

اد

فرد

تو دی بنیا موی لب ار رنگ رو شد — مارو نهادها ... کی تو ...

رباعی

کونسی مقام مین بلا نا هی عشرت — در پرده ضنم بهی تهر ترکاتا هی عشرت
ای بیناه نوا راب تقول عشاق — اهنگ مخالف سمی یا بهانه ... عشرت

هندی

خنکلا	گوژا با	سکهرای

نت کهت	اتوری	سور وساونت	درباری
لاچاری	سوها	سده بده	لنجارا
الاپ رنگ	تیه توڑی	پردیس	حجت
ترا اپکی بات بهو	سواری	تال میل	ارمان
قم	سم	تا نتر	قتال
جینکو همین آرانا	بیسی	ابج	لکاو
کاهی	مال جاو	وہمہ	جلد
لپک جهپک	کهتهکا	کبت کانا کرو	جیتو ادا

رباعی

شاہا تیری شان ہی جسکی کبھی حیال اور کو لگ ست دہن سام روال
کافی ہی اہلنگ کی مزاج کی تیری سکھتا ہی ہر خبید کہ بط اکنت کا را نا ہی محال

ملو ساز

قانون	ستار و لار	دایرہ مجلس	نوازش
سر حنگ	دفتر	ناخن زن	بجا
عود	دف	مو عود	مسعود
بربین	رو باہی جاو	بہلی چنگی	تار تار
غرب نواز	خنجری	ڈہولتا	نئی نئی طور

اب ساز ایک بلبس مزاج

رباعی

ہمی ساز محبت کا ہی اصل اصول قانون کا ہی لکلہ سر حنگ قبول
نکلی نہ وفا کی دایرہ سی بربین یکدست اسمیں ہی نوازش کا حصول

رباعی

عشاق کا جب مقام دنبو تدی کو ہی در پردہ خلال معکی کری دلجوئی
خارج اہنگ سلہ مجنون نکلا شنکلی ہی کیا کری ہی اتیہ ٹوہی

ملو رقص

ملو رقص

خوش خرامی	ادا	عشوہ و نیاز	[illegible]
دامن افشانی	سکندری	چشم نمائی	آہنگ [illegible]
فتنہ بربا	شیرین حرکات	غمزہ	

ہندی

دل لبہاو	بہاو کہ بہاو	منہ چہپانا ساتہہ سونا	نہماری گت بہاری
انکہ پہیری	پہوچال	اتنکہ ہلیاں	اوبہاب [illegible]
ہاتہ اٹہاو	سبہاو	اکہی سنک کہیت کاو	حرس [illegible]

چلت

رباعی

ای دلبر خوش خرام شیرین حرکات عشاق کی جاں کی [illegible]
قامت سی تیری ہی قیامت برپا پہر قہر ادا ہی دامن افشانی [illegible]

فرد

اوس شوخ کا او ٹہنکی جانا جلسے کی ٹہٹک پہر ولیسی ہی
سمجہ موزن تہو باونا کی تہو کرہی دامن کی جہٹک پہر ولیسی ہی

ضلع میخانہ

کیفیت | بہر تعریف | میناکار | سر انجام
نشاہیں | انجام | شیشہ باز | آفتاب
مدام | شیشہ دلی | دور | مثلث
گردش | کم ظرف | ریش قاضی | بوزہ چوری
پیر مغاں | آتش تر | خم فلاطون | خراباتی
تامل | باقی ساقی | صراحی گردن | ملا جامی
میداں | مبادا | بدمست | کشتی عالم آب
محیط | بارش

رباعی

شیشے کی لگاؤ منہ پہ ریش قاضی | اے دورہ جام جم ہواہی ماضی
ساقی کی فقط لبوں میں کلابی آنہیں | ہم گردش ساغر سے نہیں ہیں راضی
بتہ باز | روپیہ شیشی کا | بتہ لگیکا
تاک آما

تاک ریز | بہول گئی | پہول بڑا | پیالہ بہر گیا
پیالہ ہوا | دوا دارو | لب پیالہ لا دہر | خون چہلکایا
تانچہ لگاو | شور شرابہ | ہے ہمکو اکسیں | بہوکی تو بلا جہت ہی

رباعی

کہر میں تیری مدام جوتی ہے شراب | کوری سو دیمیں اوسکی او [illegible] خراب
بازار میں بھی [illegible] نہ کسو دن ساقی | کمبری ہو دیکی دختر رز کی شتاب

رباعی

ساقی تجہہی للہ ہے بہر کیف مدام | کم ظرف کا کعبہ رہی نظر میں انجام
ہو جاوی اگر پیر مغاں کا پیالہ | پہر اسکی تو وارد ہیں عالم بہی تمام

ضلع آتش بازی

مہتاب | شب مہتاب | گفتار | گلریز
ملک قلم | قلمرو | کیج [illegible] | گردش [illegible]
آتش افروزی | باد ہوائی | باغ ارم | [illegible]

یک اناز و ضد بیمار

رباعی

کلمر بر دست برات تیری کهیر دیئی — دشمن خونیرا هو یکقلم تو تا پائی
مهتاب طبیعت بھلیه تیری سماں اُکس — جهہی یه حسود و نکی هوائی چهت بیچ جلائی

هندیان

کچهه تو تا نهیں هی — عجب تماشی هی — کچهه دیو
عقل کهر بیٹهی هی — طراحی بر باخی — شعله بهہو کا — بهاول بیچ شرا
بهاول چهرتی هیں — خوب جهکا — نتر هی دبائی — هوائی منه پر چهوٹی
انکهو نمیں تا رچی تی — بهو جینا — للتاکو اک لگادی — جهہجهو ندر چهور دیتا هی
تتهنی کی اوتهه

رباعی

شب برات هی ایکی عجب نادا انگیز — جب اوسکی وصف هیں هوا هم طبع کا سبزیر
دو دان چهوتی هیں جیسی انار آتش بار — قلم بهی شتمعلی شعله کی رنگ هی گلریز

ضلع شطرنج

زمانه دو رنگ — یار شاطر — خورد برد — دست برد

فیل اندری

فیل روزی — شطرنج — رخ — فرخ
کهامات — خانه آباد — طلسمات — قایم مزاج
پیاده ها — خرمهره — زهره مهره — شترکینه
نفت — زور آور — بی بساط — انبساط
منصوبه — کشت کار — انگشت

فرد

یکی در شاه راه عشق اسپی نا حق دارد — به شطرنج محبت رنگ از و با حق دارد

هندی

رخ هوا — شه دیتا هی — مات کیا
دستور — عجب بدحال — بادشاه هو — مهری پر کیا

رباعی

اپنی تو بساط کیا وه رخ دیوی اگر — بهر روز طلسمات هی سمان صفت نظر
منصوبه دست بر دیر هی قایم — شتر دی نمونی عبر کهیں رخ هو کر

فرد

هر رخ بهی ملنی کی تو میں کهیا کهو ان دست برد — دیکهتی هی سرو قد کی حال عاشق مات هی

ضلع تخته نرد

خال خال — دو باره — ناچار — جا تباری



ضلع چوگر

چورنگ مقام دغاباز کیاب طہی

کلی ہار کنچی خانہ بخانہ تہراہی اوجھی

داودیا تنیچی اوہی کافی تمہارا باسا نہ تراہی چہرہ بند

پوبارہ آجاؤ توجو چاہی سو لا تین تیرہ نوبنو

ازبی کہان وڈری اٹہہ جاؤ چوک

پنجہ جہکری منہ بر سچی جب نوبا او بردہ ما کیئے

اچھال جھکا نردبان لرواکی کوچلو بجھکی ادہر دو

رنگ بان

رباعیا

اوجہی ہی سحر نہون دوبارہ بیاری کچی اخلاص داؤ کی ہی ساری

حیرت کی اب مقام میں ہی محبت آئی جیتی رہو تم نہ سچی اب ہماری

ضلع کبوتر

بلند پروازی ریختہ باز کرنجتہ مرصع

خال خال دانہ بنیا وطیرہ نیجال

سیاہ چشم

سیاہ چشم مدام رہبریا نگار

صید زرد رو سرگردان گرہ باز

تیرہ بافتہ عجمی بیت **رباعیا**

اشعار مرصع جو کہیں ریختہ باز نیلی پیلی ہوں کب ضایع پرواز

یہاں صد ہیں نامہ بر سی کو لیجاوی عاشق کی کبوتر کی بانجی پرواز

ہندیا نیلی پیلی جستا ہی لت بانکا

ازادو لب کبوتر بہوئی کولی لیا چاتق بر لگاہی

لت کتا بیشت ہا کرالت کیا اجاتی ہو لیا

کھلی بیر جلتی ہی محال ضیحال

دانہ بدی ساتھ ہم نے اڑا دیا زاہد خشک کبوتر ہی لجیا اڑ کی سی جو بسی

رکاکب الٹی سیدہی ادہی

کودپہاند **رباعیا**

وه فاخته جیبکلی لت بیتھی کچه بادی
دانه پر بهمن کهاکرا از جادی

هوتی هی اجابت ساتهه هاجنجال
انگشتی بسه هی زخت بلاک تیلادیا

ضلو بیک بازیا

صید | کن دار | بندپروازی | سرجک

زبردست | برباد | رشته دازیا | سیخ فریج

هواخواه | دوباز | سررشته | چوپان

بادفروش | شهپهد | چیب للابا

رباعی

عاشق تو نه هو جانب کاتب اب روتا هی
دلکو بانجهاهی ڈهیل سی ڈهوتا هی

عرصه دو تم الست تنک انتاز کو
مشهور هی مل سرا برا هوتا هی

هندیا

ناودیا | لٹکادیا | کانپتا هی

تناؤ | اڑادو | هستی کنتا هی | ابهی کچه ڈهیل هی

هستی کتا هی | انباسر کهاتیکا | کستیز دو کرتی هو | کل سرا برا هوتا هی

عرصه تنگ | تنگ جلکیا | کنڈی جهارتا هی | سرچڑهتا هی

ن کهنج با

کبج بیبد یا | سادی وضع | لگوت بند | لنگوٹی باز

پندی سی بندا ملو | کلکٹر جکڑ | جی غوطه کهاتا هی | ککل کهارون

دو تیغی هی | اب دور سوار هی | گولی لگا | اگر نیان لگتا هی

اتنا نه بهنک | دل چهپاتی مکرهی

رباعیا

کچه دهی تنگ باز الیتی دیکها
دل جبکه دور سوار هی ساتھ

کهتا هی لنگوٹی یارون سی
اور و نلوتا و دی جکتا هی کنگا

ضلو مرغ بازیا

اصل | اشر | خارخار | پرواز

خیالات | سیمرغ | سبزه | یاقوت

بیکاری | محتاج | نیش زن | کلبانگ

هندیا

پهان پر چلتی هیں | تیسنی | دودو گولی

کلبیاتا او لرزهتی | کرتکی | دل ترکتا هی | لنگی بلوک

بنین

رہبر متیلی . بیرکی سان . پانی پانی ہوا . بات بانی منکلا ہی

کہانی فی . کاشتا نکل کیا

رباعی

دہر تاج کو سر کی بیلی ایلیا غراب . یا قوت مکر زیبا ز دو سر رہ خود بس آب
اہہر تو ہی خیابال لذت ہا بہ نعمت ہا نی . کہا ری کہا ری تعیب مر فلکی کباب

ضلوہ حجام

اصلاح . خط کش . قیچی تار . سرمو

موشکافی . ناخن زن . شاخ شانہ . شانہ

پاکیزہ . ابتسم الغم . شانہ بین . بار آئینہ

معاینہ . آئینہ . اقبال . فارغ البال

یکقلم . ناخن بندی . زلف جندی . ریش زن

کسوت حجامت

رباعیہا

حجام سر ہی ہے زبردست شعار . دستار ہر ایک سخن کی تیاہی اوتار
ہی اوکی

ہی وصلی حضور سر کون شاہ و کلا . اصلاح کا ز لب کہ ہی انکا کو کار
ہندی
گس کلی نارکی ال او . موچینی سر کہیں . بال ہا ل کہینہ کار
اس کی تراش کی کیا بات ہی . حجام کی زرسی . دارا ہی . کانو سید تو ہا ہمی

رباعی

خوش تناکی

اصلاح کا امر کہ جنجال ہوا . پاکیزہ وہی خو فارغ البال ہوا
خط اور قلموں کنیارا سی کہ جو کار . ہر آئینہ موشکاف فی الحال ہوا

ضلوہ مصور

بہر صورت مستقبل . در نک . قلم رو

یکقلم . سرمو . نقشہ . حیال

شبیہ . پرواز . ہم چہرہ . استخوان بندی

مرقع نویس . ہم رخ . تحریر . بدگمانی

املی . ہندیا . صورت دیکھو . خاک جہاں تی ہی

بن صفت بانی مرقع عالم کسو شکل

رباعیا

صورت کا تیری خیال ایک بانئ بازار تصویر کا عالم ہی لطافت پرواز

پر داؤ ایجا کی قلم بانی ہی ہی سبزہ وہ نیرنگی کا کار اعجاز

صنعت بدایع

نو جو بر روئی بی روئی احمر روئی بنسہ باہن

سر گشتہ بی چرخ پامال دستہ دستہ

کمان روزہ حالی ضاف کالی وہن ڈالیا

ہندیا

ایک جا کس ہی ایک کمان خیز ہی خوب دہا

ایک تلیا بہن تانت باجی عجب دبکی ہی سر دہنا

تیر کھالو باسوت عجب چرخ ہی کیا کہڑی ہی

کچھ مال نہیں

رباعیا

کیا مال ہی یہ چرخ فلک بی بنیاد ایک لاتی ہی قرشتہ ایک

اترے جا بہن تکیو کہ صاف کانون دالی کچھ اور ہی دستکی خوبروئی ہی بہان

صنعت رنگ آمیز

سرسبز نورانی درنگ آل تمغا عباسی

سرخ رو تیر شہاب سپید دست زرد رو

گل رنگ رنگ بر رنگ عیش در تلہ رود نیل آتش آبی

گلابی ہندی نیلی پیلی ہوتی ہو بادشہ بہی ہی ہات تہ پہ لالی

رنگیلا رنگ رلیاں شربتی پیلی لکالا

منجنو بات ہی نیل پیرا رباعیا دالیں کالا رنگی کی

پیلی اسنی جو گل شراب گلرنگ منہ پر لالی جو کچھ تھی چلی سرنگ

سورج کی بانہ سوں جو ہندی بارون نافرمانی نہیں کچھ بہی آہ در رنگ

صنعت جوڑی

دل کا اٹرا ہی کلہ باز نقد القد بتا با

رکابچہ نکلی بند رتی جملی

رباعیا

دیا لاکہ ٹکی جو آنکہ لقدی کی کل آن فاختہ کو بند کیا اور بکل

کیا اور بنایا تا کتر اگر دل کو **صلوۂ نمک** وہ جو زری چتر ہاتھی کم تر ہی کھا تخ نکلا

سبز صافی قاضی بچہ طرہ کم ظرف

سبزی بھنگ کیف خیال بنگ دنبک

ہندی بیالہ بھر کیا پیالہ ہوا خوب چھنی

خشکہ پڑی تبانا سب وہی ہوش ہیں لوٹی بھنگ پڑی

جیت مبارک نبکالہ

رباعی

سبزی ہم ستی کی جو یاور ہیں عالم میں بھر کیف دو نہی ہیں

یاروں سبھی ہو وہی جنکو صافی سوال سبھی دم ننک اپنی جنکو ترس

نشہ اور نری محبت کی تماری **فرد** کہا و خط کی سبزی کو بیماری

صلوۂ قصاب

بزدلہ قربانی بی جگر دست بدست

پوست کندہ زیراب شد دسکی شاخ شانہ

نرم شانہ

نرم شانہ ہمیشہ برخفش حیران

مردم گوسالہ ما نبر شد وکاو نشد **رباعی**

قصاب پسر ہی نرم شانہ یلکہ بازار میں بہتر دو کہی گوسالہ بریت

کہیں حوالی دستکی ز مکربی تہار آجا بہی زیر ران کا فربد مست

ہندی خوب بہتر دیا بھر یا حال مست پکری

دو بتیل ارار عیب لگائی تبر لعل گردہ پٹھہ اچیلا

کچہ سنبت نکلی ہیں مست بھر گاؤ دی بہنسا بہو چھتی تا قصابکی کہوی

صلوۂ کفش دوز قطعہ

نہ برفی کل پوست کندہ تہا یہ ہموارہ ایسی سیا ہی ابر میں

نہ تہا تو نرد تہا نرو لگا یہ کام نہ لیسی کشانے تری ہی تری یا

یہی قول سجاد کا یاد رکہہ نکر ہمسی ہر یار تو آپ کہری

نجستو گلی کہنی جتو کر چمار ذہنی اہر میں پر یہی ہی یا

مردانه زمانه دانا بی بهوجا

همیشه عاری اب ندیده موزه کشیده اندوخته

طاق جفت دشمن زیر پا ہندی بکنیلا

بجگانی کهتیلا جوژه تابلی دهلی

اری جاری ارتله چوکنی هوئی

کیا بات بنا تی هیں تو نی بهی بری بری بنیز ادبی سلونی بیچ

جام کی دام

رباعی

سنتی هی که کف دوری بجگانی آرهی ابد هر سناتری مستانی

کیا خوب هی طاق و جفت کے اصل کو سیکهه یا تو کسی کرا هی توهی دیوانی

خشم و قهر سنگدل اشوب زمانه شتر رفته

میل طبیعت خرد باء خرخشه مضحر

رباعی

دیوی

دین به بهوا هی دل خوانیا میلا اشوب زمانه جو طرف هی بهی میلا

اروه بهی بسر خرد ماغ و سنگین دل هی تهی خشم و قهر اجس کی نسبت میلا

ہندی خوب بنا تی ہیں حیات تی ہو جهیری حیات بابی تا بهی

رب کس نے گی غریب کلیبی کا کهان کلیبا یگا کدهر دل سلا

هویا دیده اشنا ئیں حقیقی تری متصل دهوبی یا بات

ای دهوبی کهر کانه کهاتا لگا سل کلیبا نا

صنعت ترازو

ماشاء الله تماشا پاسبان بیراهن

الصاحب من مادمن انار سینه و سیم جسم

تشخن سبک مزاج بازخاطر شاهین

بیت

ترازو در کف بقال و من صورت شین حیران بهاای مشتری بنگر قمر در جانب میزان

ہندی سیر هوا کاشتنا نکل گیا من هتا سودا

من منانا — بت دوانا — بتر ایلا هی — الدیلا پر هونا

نیهن دام — خوب درتری جماهی — کیا ستهنری بتری هن — تبه لگیگا

اتبک — لاتی جهلکی — ذندی یا اوشهی هی — بلوار تولیا هی

جوتی یا تهرا هی

رباعی

یهه عالم اثار که هی دیر گهن — اتبک اسمن هی یا هی سنجهلی سخن

یا کسنک کو سکی یهه زنه پهنچی کوئی — بکته هی جبکی ات الضیاب حسن

ضلع غله

برنجبید — نخود آمد — ابرال — دال

دانا — شام — قرب جوار — کماش

جو برابر — نا روا — دقیق — لبذم بماهی خوفروش

هندیا

دو باجره — ایک جنیا دو دال — تو ود بهیگا

لدکم دهب — بهاؤ بتاؤ — مترزوا — بتانا

هکو دو — موتهه باندهی — بیر ده ان — جهانی بر کوتنک دلتی بس

ابابج

رباعی

هم اللکهه بر بسی یا کلی من قرب جوار — لیکن نه هو دیا نه بلا یا بکیار

مه کهتا هی عجب تماش کا کنجه وده مزاج — دانا هی یه جو دال نهو دهی پنهار

ضلع منیاری

یار آملد — خود آئی — نیذ نیرا — زیاده نبول

تج دیتا — اسنا هی کهتکی هی — بجه رنبا — کافور هو کتیا

نبات لولو — خوب کچیلا — مرح و تنبا — خوب طلان هی

مسوار ملو بهلی دیی کرهان سپاری

رباعی

ابدال وه جو آملا هی نخلوات جهد — خود آئی بازار انهس مت بال لکجه یه آور

بجلی وه نه بات که یاری لکتکی — لدرم هی تجهی بجرسی بج ره طور

ضلع رنهه

مالکا تا لکا — حل بهلتا هی — در بیرده — کاو تکمه

برباد — گردون دون — کاو گجراتی — جبکا لکاو

پہوتی جاتی ہی جوکہی ... اوبکتا ہی یاہی

اکھاڑتی ہی باٹ لگاری پالوکانڑا وہیل

جاک ہاک سرتہہ جہانج کرتا ہی مکلا رنگ

کہان جیتی ہی بزرگوکی لیک رقیب کو حیکرادہ

رباعی

کیا لوکو لٹ رہا ہی پہر گمان یا دیکھا رکھ اب ہاتھ سرتہہ کہ زور جوش تو لوکا

معشوق ہیں کرتا ہیں اکھاڑتی یا یا ماتکی تا نکی سی دل یا ہال جاودیکھا

فصل شیر و دوغ

شیر جوی شیر حلوانی دود عالی دومان

مردود عدود حدحدود شیرخواره

شیرمادر شیروشکر سودائی

ہتہیو لگاہی دوغ سوکہا دہونا دہاریر مارنا ادہار

جہاتی سراہ مانکتی جوجیا تاملائی جدائی

اجیکا

رباعی

ہے یاماہی

تا یہی جہان کوئی اجیکا جیکا میتہا انعلاحی یہی ہین آب ...

شاید کہ ملائی تونی دہی کا آس سی یہی شیر و شکر کا جینی کرتا سیکا

فصل ظروف

کم ظرف ہم رکابی سرانجام ہم پیالہ

تیغ یک کیسہ سنحن چینی جام جم دیک سودا

نفت طبق خم فلاطون کوزه پشت بادیہ پیمائی

تحسین کنج تارہ کجا بیرتوا

نقاب القاب تواضع طشت از بام افتاد

انجام ہندی لکن لگی خراتی لکراہی

شورا دل لوٹنا بہہ گیا پیالہ اتو

کوتہ اکیا شرط بدنا صحنک کوعی رباعی

کم ظرف تو نکمہ جینی قیس یکر القاب سی انجام ہوا یہان بہتر

لوٹی ہی دل اکی ہم رکابی کی لئی تحسین ہی اس بادیہ پیمائی پر

ضلع کشتی

دست بکس   بند   گره   جسم وجم

زور   ناخن   پنجه   سواری

گرتوم   تعلیم   جهان پهلوان   رستم

دشمن بغلی   رزمی   کلادرنگ   خونریزی

ذنتر پیلو نهیں   لنکوتا   جت پت   پینهو نهیں

جبتر تا   ذنتر لیا   تهپک   هاتهی ذنترلی

اکهٔ کر   زمین پر پٹ لکادی   پهاوری گل صفا

رباعی

کوئی تماشا تهی ذنتر پیلو نهین جوان   نبدو نهیں گیکار زور جلتا هی کهان

بل بی پنچه کس لیا رزمی هی کشتی   کهاجاتی هی ولد سو کلادرنگ پهلوان

ضلع دوانگ

زمین گت کا   هاتهه   یلیٹی   بلی استکا

ارزان کهانیان   ندهال   دودوانیان   بر بابره

کرتک   سرچهوت   موندها   جیسر

طبانچه   ریل   روک   پیهنک

ابائی

رباعی

اُریا هی کرتک بهی جو تشکا یکبار   آتی هین ارزان کهانیان اسکی هزار

ودوانیو نهیں بس هی اینی کشتیکا   بر بابره وه نه هات آوی زنهار

ضلع بنک

چارچشم   تازی   ادب   شکاری

دیوانه   اصل   ناخن زن   پشمینه پوش

هندی

کسکی سکو نهیں   بهونکو کچ بکچی   بلا آتا هی

دوریا   کتی کی دم   خنده   جل دو

کانورانه ہو   موتی

رباعی

جل دوت بی کیون ادهر بلا آتا هی   هی کسکی سکو نهین لو جل جو جل کهاتا هی

دیوانه هی مو بتو پشمینه پر   کب شیخ سه دوریا بخهی دیا جاتا هی

ضلع خاکروب

گفتگو   سخن به اراذل بر لفت   حلال خور   بنجه

مقدم گم ورگم   محله دار   مهتر   درباری

صیحت خانہ جائی ضرور کناس خاک پاک

کوزا دیرونہ ہندی

کھاتا ہی کم آتا ہی

کھاکھا آکو دیکہ نہ توکری خوب جہاڑا

ری ٹھیک ہکانہ کہر رکھا یا نکالا نکالا نہ دیجی تنیا دو

ہیادو گوبر کنت کواجہی جہی کتک

رباعیا

مت توکری ای رقیب ہوکر مغرور ان طور سی خاک رعیت یا ہو گا مسرور

مدت سی جو بہر ہی کم آتی ہی آب لی جاتی ہی تو مگر کسی جائی ضرور

ضلوہ شیاطین

صدر جہان خدیو بی بری ہمایہ

نہیں میتان جنکی انسی انکی بتنگ دیکہو کچہ دیو

کوابری جہلاوا جہاتر سر جڑھایا

بلاسی خناس اسیب نہیجی بن بن کہایہ

ایک دو بت لگاو سیانہ غول بیابان رباعیہ یہی

جنکو کہ ہی رفاق ہر نی بیان ہی رہتی ہی بلا ہی انکی سایہ سنگی ہری جانا

دیکہی جو اہی حدکو کہتی ایکبار بت ہی جن جاہی غول راہ جاہی دہر تکا

صلوہ فاحشہ

کبریا بی جلکی جہنالو تانک دینا

چہلبیلی مستر والی خلاص شران جو تی تج

حویلی جوتی بی نیازی مانک تانا ہی جی ہر کش

ٹہکیری کوشری اتی ہی دنیا کی با دلگی رودلی صحبت

کیبری اہی ادہل کہی بہول اہی پہول تبترا

ورنک کی بلینی ساجن دی حساب جانکی بوالہوسن

موضع مخصوص عذاب سی جہو تن دی دار الفرب

لعتی ازای خرجیا جوکی بانکنا

پرچه تنبد آماده بلنجار جوس علاف

... بی

رباعی

اسباب بہم ہکلی کا کیا ہو دلکیا | بتنہا کوئی سوتی ہین جہاں ہو دلکیا
ازبسکہ ہو جلیسی جنہاں ہو دل کو | بکمر لکا تو بہس مال ادا ہو دلکیا

رباعی

دنیا کی لگی ہی یا جب سی تم کو | رہتا ہی بر اہدو بہن تب کسی ہمکو
کیں دل سی یا بہشت تو سری آتی ہی | کہد وکہ یہہ بہکلی ہی کب سی ہمکو

رباعی

جی لگلی ہی جسدم وہ جرائی ہی ایک | جو تی دلکو جدی ہی یا لیتی ہی بانک
انگمریزکی یہ بلتیں ہی کافر بلکین | کرناہی جو فعل بد اسی دیبہتی ہی تانک

ضلع بوطیان

نمر قبی	مروانی مذہب	شوق الٰہی	ہتیلی تیک
لدنا لواتا	لاہ یوسس	نہر جو جاتی نہیں	مردمی بکری
نفس اللہ بر ہو	مسلمانی بکڑ و	سنسا ہر نہر	سنتو سہی
بتنہا جرہا ہو کا	کا نتد ونی بر مارہی		

بیت

ہوای زار ال

ہوا ہی برابر ان سہر کو عرفان مسا اوند ہا کہ | ہر در وس ہی مارا ہوا منتوی الہی کا

بیت

تو ہر قدر کہ در سخن میدہی مرا | تعلیم سرکس فکون میدہد مرا

رباعی

ہی ہمکو ز بس شوق الٰہی تحقیق | تہہ جو جاتی ہی ایک ہی علم طریق
کہہ دو اوس جو لا تو آتا ہی میاں | ہین یہہ بہی زرہ تو بس ہمارا ہی رفیق

رباعی

بتنخالہ جو دو نحو جان کہتی دو | جو بات سناتی ہو اوسی کہتی دو
بخشی ہی امان تو ان لینا ہی جاؤ | دریای سرشک میں مجہی بہتی دو

رباعی

سن تو جو ہو منظور مسلمانی دیکہہ | بی اپنی بجا حرمت و نادانی دیکہہ
ہم آپ کی ماہیں ہین کرتی ہیں دخل | سرکار کا یہہ مذہب مروانی دیکہہ

بیت

تم اپنی جاہ میں کہچو سو جان سیپار دیکو | سکوں بخشتی ہو اپنی ہی یہ قرار دیکو

ضلع جاگیر

سند	پروانہ	محال	سرحد
رمانی حوار	حاصل	صادر	مقدم
انوام	عامل	صحنک	وصول

کامل　بزرگش　باباني　رسوم

اوکت ارضی و سماوی　منصوبہ

رباعی

سرکار میں ہی عشق کی یا ہر حیری کی جلد　دارد صادر کی کب مقدم ہی مدد

منصوبہ کامل نہیں ہوتا ہی محال　حاصل نہ ہی کا پروانہ کی ہہان بات سند

ضلع زراعت

دانا بینا　خرمن خرمن　سرسبز　فصل ربی

بی تابی　تخم تاثیر　قرب جوار　قماش

خوشہ چیں　انگشت　ہندی　کنت دیا

کہیت رکہا　ادمیان　بانٹ دیا　ہلکا

کاودی　ڈبودیا　نخود آیا　دوباجرا

ابیراللا　نراللا　جراللا　بانی

[illegible] دنیا　اہونی　التانہتا　رباعی

پہر فصل کہاں یہ گندمی رنگ میاں　دانا ہی اگر نہ جاوہ بی تابی جان

کیون کہیت رکہا ہی بانٹ دی محکو　خرمن خرمن ہی خوشہ چیں انکی نہاں

ضلع فقیر

ضلع فقیر

افاقہ　مشاہدہ　سلسلہ　[illegible]

سیلی زمانہ　کشتی　بوی ربا　حقیقت

معرفت　نجش　کنزت　پیوند

پوست کیندہ　شغل　تکیہ توکل　[illegible]

سرتاج　کرامات　مجذوب　بی نوا

فی الحال　محال　پیر مغان　زن فرزند

ازاد　دلو مدار　ہندیا　[illegible]

الکہنہ پہیری　تہیک　دہونی دی　پیالہ توا

جہری کنزران　بال کنکال　لنگوتی بازہ　لکیر بر فقیر

فقیری جہولی　خشکی تسیی　بہاونر کہانا گل صفا　[illegible]

جیلا رہا　اب باد شاہ ہیں　منکا ہیرا　[illegible]

رباعی

قطعی صاحب

ارادہ نہیں عشق سی نہان شاہ و وزیر اور دیہی بار رکہی ہی کنت نفس حصیر
لجہ سلک کر اس نانک کا ای شیخ ہو جہد ہوتی ہیں اسی لکیر ابر یار فقیر

رباعی

تکیہ وہ کریں کثرت دنیا یہ کہاں جنکو کہ ہی معرفت حقیقت کی نہان
سیلی زمانہ انکو پہنچی ہر حال جتنی کہ ہیں رن مریدای سر منان

ضلع بلاد

مشہد بحرین صورت شام
گنجہ رنگ بحر احرابی لعرہ دہلیز
چین دربند ہندی تہتہ
کوترا کلکتہ معاملہ پتنا
تانڈہ ملتان تہورا انا ماسارس گا رہنا جس نانی

رباعی

تہی تسلیم ہی سی جس کہیں کچہ صورت کیا رنگ تہا خاطر میں بخانی حضرت
تہتہ بہ کہیں تہا میاں کل کتا مشہد یہ آج ائی خدا کی صورت

ضلع شتر

شتر بی مہار

شتر بی مہار شتر غمزہ دو زانو [illegible]
بار بار فرشتہ نکتہ [illegible]
بہوتہی ہندی کس قطار میں کوڑی بار
کتابیں لغبغانا لادو ملکی اونٹ تہا یانک
تباہی کا جہاز اونٹ کس کروٹ بیٹہی عس عس کرد

رباعی

ہمسی ہی شتر غمزہ ہیں ہشیار رہو لادیکی کتابیں نہ طلبگار رہو
ہر چند ہی کس قطار میں اپنا دل کوڑی کی گرتی یہ نوین نہ ہر بار رہو

ضلع درختان

فیض عام جان سپاری بیم جال سنگ تراشی
نیم بکہ

مصرع

بر کائنات جہان سایہ نیم بس است

ہندیا ایک پر تاڑ کتارا
کونلا املا نہال ہاتہ تاک رکھی
بیحجی جہار بلاگس تیس یات نزدیکی جال لکلد یا کہرہ

کرتوت بہکل بمرکہ تبک

نرما

رباعیا

ای جیو تی کیا کہوں کیا حسن تیا ناز ہمجی ہی یہاں ات بیج غرا ہیجی

جب تی فیض عالم کی تیں ہال ہی ہم بلہ اسکو غرض او رسی نیاز

ضلع صراف

درست خورده قمری دعل نار بتہ نار

بہاؤ مہ چلن بتہ نہ لکی

نظر خدا یہ رکہی دوانی محبوب شرب و نہار

مونہ فلوس ضرب

رباعیا

صراف ملس للالہ بچہی بہاؤ تبائی اس ثابت براکہ نظر کیہ دام میں ای

عالم تو درست خورده کبری ہی تو وہ نہ چلن چلیو کہ تبہ لک جاپی

ضلع سراپا

سر فرق سرمو ہم زلف

خود بینی چشم وانت فرج ابرو

عارض

عارض طلب مطلب کم بخل

صاف حیران حاجت [illegible]

ہم لساق فتنہ بربا [illegible]

رباعیا

خود بینی بہو سناکی جیا دانی ہی بہو بچال کہی اک زربہا بس رانی ہی

قابو یادون تی ہات مجھی دو ان اہیا ہیہات مجی تی کہا ہی تو حیرانی ہی

نہدیجیا

مانک وبال جسجو تی

بہو بچال ہدبات بس رانی ہی انکہیا بہو سناک

اکال نجیب وانت ہیا روتی ہی

لبنہ لیت رو بیت کہی

کل اہی ہیہات ینہجا غم سی انتشا

فرصت یاوں

رباعیا

کہر میری جو وہ پری کل ای شبکو بی جیبی کیٹیا مجہی چل ای شبکو

پہر جنبش ساخ کل نہ ہتی نہار متر تی دیکہی جو وہ کلا ای شبکو

رباعیا

ہیہات پھر کا عزم جب اُسنی کیا | اُس ضعف نی ہم سا قد لی بزدلا
تیغ بسی چور ورکش ناں محبت طلب | یا تو کلی سنجو ہی نے دل مانگ لیا

ضلع زلف

پیچ تاب	پریشان	سلسلہ	مو بمو
طرہ	خم زلف	سیاہ کاری	کج ادائی
دام	شانہ بین	خم دراز	گرفتار
ماریچ	شب تار	ہندیا	ملکہ لٹ کیا
گردش ستاروں کی	سنجوتی	مانگ	وبال
فارغ البال	لٹکا	رباعیا	

تم زلف کے بو کو مشک چین سی بوجھو | یہ سلسلہ بلکہ شانہ ہی سی یا بوجھو
ہم زلف ہی شانہ کا ہمارا دن ہی | اوس کا کل حسن اس حرص سی یا بوجھو

ضلع رمل

بہر شکل	فرح	اجتماع	طریق

٧٠

بیاض	خانہ امید برباد	عقیم	انقلاب
نکتہ	عتبہ	داخل	خارج
قبض	نصرت	جماعت	رباعی

یہہ نکتہ رہی یاد شکل و طریق | یا لکھو بیاض میں بس ای یار تحقیق
رکہ عتبہ دلبر پہ جبیں تو بہ فرح | ہی خانہ امید بہی اب تحقیق

ضلع تکسیر

دایرہ	نکتہ	مرکز	زاویہ
مربع	شکل عروس	نقش	دہ دردہ
آتشی	خاکی	تسخیر	عامل
موکل	دعوت	زکوة	رباعیا

نقش خاطر تجہی ہو جب شکل عروس | ہو دایرہ فہم ہی عزت محسوس
آزادی میں ہی تہہ مربع بکچند | تسخیر پری سی دل اگر ہی مایوس

حاشیه [illegible]

[illegible] طریقه	امام	رشته داری	سرکشته
شمار	دانه زرد	تخت سلیمانی	سبحان الله
رنگ [illegible]	نرم رنگ رسیا	دانش کا کهیر	نام کی سمرن
مالا جو	[illegible] پهیر	رشته	الله الله

رباعیا

ایمان وه سبد اپنا هی امام — تسبیح هی ذرات همس اسکی مدام

دانا کی جسی که رشته اخلاص هی ایمان — مشکا دهیانی هی [illegible] هی جام

رباعی تاریخ اتمام

ایمان میں اب کہتا ہوں اس سنہ کی — ہر کس سنے کی تاریخ جو بی ہی دعوات

حب [illegible] کس نی حمس [illegible] محمد رسی یا — گلدستہ گفتار ہے کم و کاست

این نسخه حلوه لطیف شیر محمد خان ایمان جهت مطالعه [illegible] علام محمد ازد [illegible]

دیده [illegible] النحل فرحان [illegible] تابع العلوم سوال [illegible] تحریر [illegible] رفت

[illegible]

اطریفل [illegible]

پوست هلیله زرد ۱۰ مثقال، پوست هلیله کابلی ۱۰ مثقال، هلیله سیاه ۵ ل، پوست بلیله ۵ ل، آمله [illegible] ۵ ل، تربد مجوف ۲۰ ل

گل سرخ ۵ ل، گل بنفشه ۱۰ ل، محموده [illegible] ۲۰ ل، [illegible] ۳ ل، گل نیلوفر ۵ ل، [illegible] ۳ ل، کثیرا [illegible] ۵ ل

عناب، سپستان، روغن بادام ۳۰ ل، عسل کف گرفته [illegible] اجزا [illegible] عناب سپستان

گل بنفشه [illegible] ادویه را در [illegible] مثقال آب [illegible] مثقال [illegible] گرفته با [illegible] وزن [illegible]

و یک وزن عسل مذکور کف گرفته باقی همه اجزا را کوفته در روغن بادام [illegible] اطریفل معروف [illegible]

بعد او [illegible] یک [illegible] شربتی یک مثقال تا دو مثقال و تا بضرورت برای استعمال از چهار مثقال تا [illegible] مثقال

و [illegible] دوا [illegible] [illegible] شربت [illegible] غذا [illegible]

[illegible] و بلغمی و مالیخولیا و غیره مفید — اطریفل کبیر: هلیله کابلی، پوست هلیله، آمله [illegible]

[illegible] ۵ مثقال، [illegible] ۱۵ ل، صعتر، سنبل الطیب، حماما، هیل، [illegible]، دار چینی، فلفل سفید، فلفل سیاه [illegible]

[illegible] خردل، حب المحلب، نوشادر [illegible] روغن بادام چرب کنند [illegible] عسل ۲۲ ل ۰۲۲ ل

[illegible] شربتی یک مثقال تا [illegible] مثقال

[illegible]

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم وتمم بالخیر

ملینات

روغن زیتون سپستان سکر و کنجد گرفس — دارچینی و لبن و خبازی و خس و انجبین

انجیر و اقیل و اسفاناخ و اشنه بیدمشک — فجل و قرع و نیشکر و هلیون و مشمش همچنین

شلجم و شمع و کرسنه لوز و لبلاب و کشوث — لحم مرغ و حلبه و رمان و جوز آمده بین

نخل و توت و حرمل و انجره و زبد و نخل — تورک و بزرقطونا مرو و چای آمده همین

عصفور و حسک عناب و خطمی شیرخشت — شیر و انگور و تمر هندی و لبلاب و طبیخ متین

جبن

جبن و جذر و سبوس گندم و مغز فلوس — خوخ و میعه سایله بقله یمانیه بهر لین

ایضاً

مقل و سعد و روغن خروع — اصطرک مغز ساق گاو و حماض

پیه بط پیه مرغ و صمغ البطم — زفت راتینج ... و بزرک بل.

ملطف و محلل

انجره انفحه بلادر و سیر — خیری و قاقله کبابه جمیر

مثل راوند و زوفا سکبینج — عنب الثعلب ... و قصب الذریره

محلل فقط

جند جوز و جوز ماثل حرف و حبّ ... — تخم ریحان قرع و قته ماش ...

لحم مرغ و سلق و کنجد نقره مورنجان سمن — بادروج و بادزهر و لوره ...

حب آس و اشنه قشر بطیخ خشخاش عنید — تین و تنزوی خطای لک و مامیران ...

برگ سدر و شمع و طرفا حنطه مایث عسل — دردی بزرقطونا فلفل و سعتر جبان

روغن بنفشه و زیت و زنبق و کبریت کرفس — هندبا و اصل ادنیل و نحاس و مقل دان

عسل و بادرنجبویه کثیرا و صعتر است حضض — بنجکشت و نفط ساج و تین وانزروتان

ساگوان

بنیرمایه و دند و ترنج و مشک و شونیز و ریش — برگ نیم است و قرنفل تربد و آراک انجوان

تیلو

ترنجبین و مومیایی نانخواه و مرداسنج — اسطوخودوس و شعیر و حجر و عاقرقرحا دان

سوراکهی

بعد از آن [illegible] و ارست و روغن یاسمین — پس مویزست و حماما تنبر و محموده دان

ایضا

کبریت و جعده و زراوند و اشق — جاوشیر و وج و هزار چشان

بر سیاوشان و اذخر و اکلیل — باقلی اقحوان و خروع همان

خطمی و زفت و صمغ و مرزنجوش — لادن و سوسن و تمام چنان

بود نه ترمس و کمادریوس — بزرکتان و حبه گزد بیان

مثل بابونه و بزر بنج سعف [illegible] — از [illegible] و بلغم [illegible]

از فتادر الحمار و ز اسقیل — [illegible]

ملطف فقط

ابهل اسقیل و حماض و سرکه — اسطوخودوس و [illegible]

جند بیدستر است و بنجکشت — خردل و قرطم است [illegible]

دارچینی و جعده و وج ز و ف — قسط و صعتر کرویا [illegible]

حرف بابونه و زراوند است — ایرسا نانخواه [illegible]

حرمل و حاشا و کمادریوس — حب بان و تخم [illegible]

ایضا

اشق و دلق و سوسن و لیمو — صدف و عود و شیر [illegible]

نوشادر چوب چینی و بلیطج — بادرنک و سلیخه [illegible]

فجل و بقمی و لوبیا نولا   تخم کندر بط و هزارجشان

حنظل تا کراث و مرزنجوش   فرفیون و بزر سیاوشان

جوز بوا شکاعی افتیمون   لولو و عسل و هندبا میدان

جرجیر و هلیله افتیمون   از اسارون و غافت است نشان

مقل فوه و انیسون برنجاسف   هست اطفار طیب نیز بیان

مفتحات

اسطوخودوس انجره اشنه اشنان بصل   برنجاسف و جند و جعده جوز

نخود و حب نیل و خس و سرکه هم   خلاف ست و دود و قودرمان دگر

زنبق توت و انجیر و جدوار و سیر   زرنباد و [illegible]

زراوند و سقمونیا زنجبیل   سلیخه شقاقل و کراث بست و مر

شبت شیطرج صبر و ریحان و نعنع   کرسنه خیار و کبر و [illegible]

مقل ترمس و تربد و جاوشیر   چو لبلاب و لبن [illegible] و شیرز

هلیله و بابونه بطیخ و مرو   قصب مشمش و مشک و [illegible]

مویزج خشکدانه و مصطکی   بلیحوان دبق و خربق سیاه [illegible]

گل سرخ و هم هندبا یاسمین   تو کنجد و خردل است قسط دگر

دیگر

حرمل حنظل و چوبه و غافث   لیمو و لوز و فستق خشخاش

فاخته تا فجل سورنجان   بهمن و زهره قهوه نوشادر

دارفلفل قرنفل و تنبول   مثل بسباسه [illegible] بگیر

مغز حلبه وسیت و بوزیدان   هست باقی مفتحات دگر

الف

[illegible] و شاهترج هست غاریقون — بادیان سعتر است و افتیمون

[illegible] چنین است و کشوث — اسطوخودوس و زعفران لیمون

[illegible] کرفس و افتیمن — پس حماما کبابه قنطریون

[illegible] و فو [illegible] انیسون است — جنطیانا است حاشا هست همان

مدر طمث و بول

[illegible] و اسقیل و افشان جده شالاجور — خردل و خطمی و خیری دارچینی جاوشیر

[illegible] شیر انیسون و حرمل دار فلفل بادرنج — بزر یاوشان بصل ترمس راوند و سیر

[illegible] و سقمونیا شونیز و سوس و سندروس — شیح و کتان و کمون و لادن و [illegible]

[illegible] خفیفت ایل غافت و حلبوت مقل — عاقرقرحا سداب و سنبل و راوند و [illegible]

حب بلسان دهن ماه میعه زرنباد و زبد — حب خضرا و دگر زان جمله افتیمن بذیر

مدر حمل فقط

مدر طمث فقط

ابهر ذنیم و اشنه حلبه و قسط — [illegible] صنوبر

خروع فوا و انیا و [illegible] بنجنکشت — [illegible] اقیل [illegible] جعده

پس فشار الطهار و سکبینج — فودنه باز مرزنجوش [illegible]

مدر بول فقط

سعد و سلیخه نانخواه عود و کرویا بادیان — تخم کرفس و خربوزه بابونه [illegible]

زوفا و مرزنجوش هم عود صلیب و کندر — باشد کبابه و دارچینی و انیسون [illegible]

[illegible] و وج مرست بزرقطونا — فوه شبث ماش نخود و سرطان [illegible]

شاهدانه لیمون لبن شتر مرو عسل — شلجم شعیر و شاهتره بنگ [illegible]

حجر یهودی و بقر قصب ذریره نیشکر — کمون کرسنه لوبیا رمان و غاریقون [illegible]

الف

مرق لحم کاو و بادنجان — تخم خیار زی است و قهوه [illegible]

پس سپستان و هم بهدانه و فرت جو — حنطه ناست و حب الاس عیان

ایضاً

تخم خیار و کاسنی خرفه از مدر — اکثر دو تر بزر ولیس کاکنج حسک

ایضاً

بزر بادنجان قطب و الحجران تخونیز — فراسیون و دگر عروق افحوان اصل

لک آن و جعده نام است جند بیدستر — میعه کاذریوس است بزر رطیون بل

مجففات

پس گره و تمر کو و جلنار بلح و مازروت — اثمد اسفیداج و اسفنج و اتیق اقلیما

عنزروت سلیخ الحیه سنبل سندروس و شادنج — الحجره بابونه و لب ... باقلا

شب تعیر و صبر صعتر عافث و بیخ لفاح — بنجکشت و تراب و قشر بیضه توتیا

قاقله مر و نبیذ و عسل وج و دهن کل — شعر محرق مومیائی بالخوره فوفل

دار شیشعان است و راوند و صاص و سرو طین — قرطی قهوه تخم کندر جوز خبث و حنا

جوز ماثل قشر وزن ورد و سنبل و زنجبیل — پنجیار و تخم خشخاش و عفص و بیخ قثا

ثبت و شونیز و زرنباد طباشیر و زجاج — بیخ و بادنجان و اکلیل الملک اقاقیا

بول و مطبوخ مرزنجوش و هم مرداسنج — مثل بورنجان و کبریت حرمت و قیل ای قتا

جبت احمر نیز نوشادر ... منجمله آتش — از مجففت آنچه یاد آمد بیان کردیم ما

مقویات کبد

لک و لولو مشک و وج عود و کبابه بادنجم — عنبر و افسنتین مویز و فلفل و دوانیا

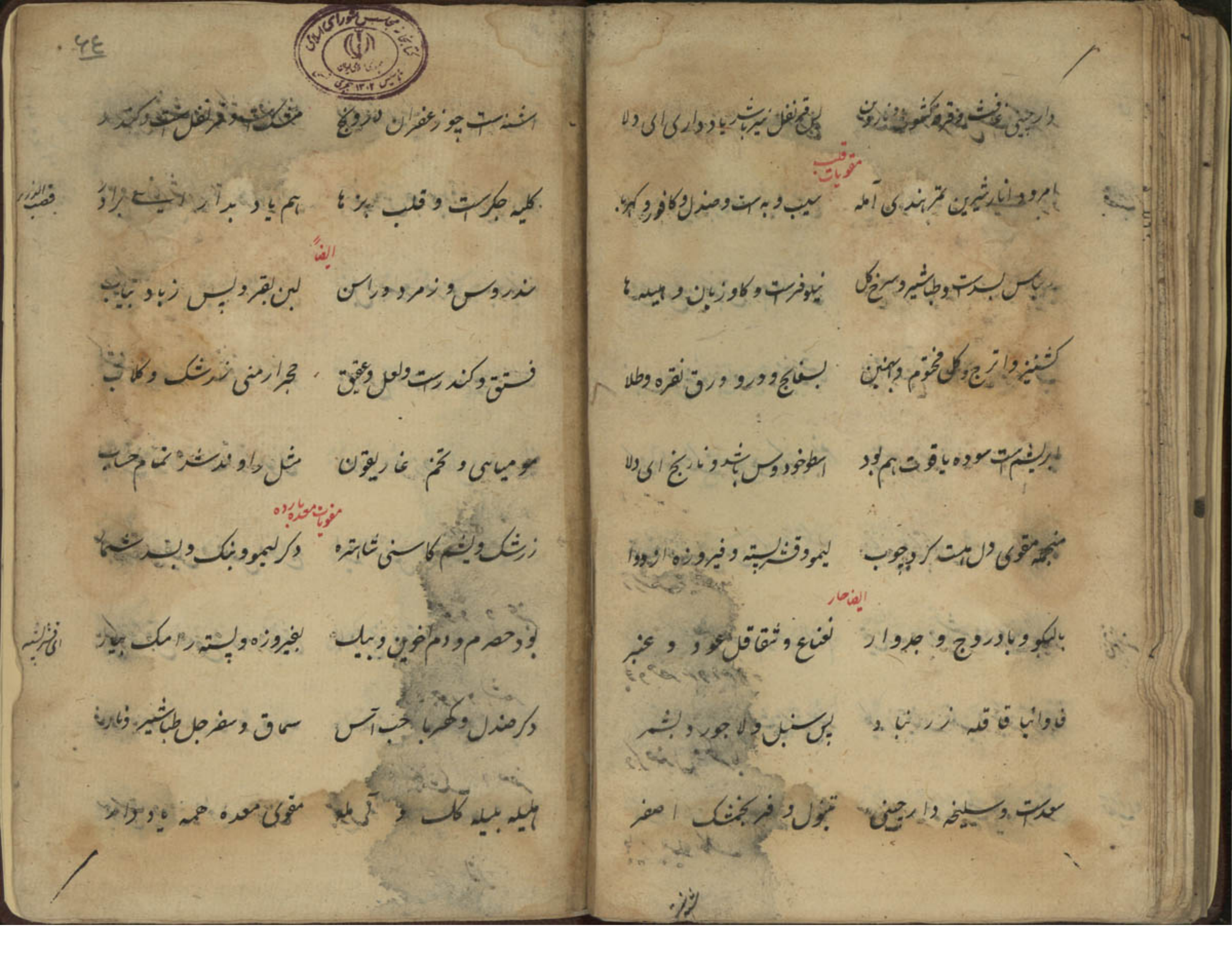
قسط و غافطیس و رمان برگ و تخم بادرنگ — زنجبیل هم تخم کاذی شبت با شهد ...

جوز جنبغ و قاقل حصرم و حب الزلم — تین و جدوار و طباشیر و دو روغن بر ملا

برگ تنبول و هلیله نیز خشخاش سفید — کلیه زاهمنجان قلب و جگر منجملها

کاشنه شسته زرشک است و دگر اطفاطیب — جوزبوا و حماما حب البلسان مصطکی

قصب الذریره



دارچینی عرفست و قره کشو ... | ... قرنفل نیز باشد یا دداری ای دلا

مقویات قلب

امرود انار شیرین تمر هندی آمله | سیب و بهست و صندل و کافور و کهربا

... باس لبدست و طباشیر و سرخ گل | نیلوفرست و گاوزبان و هلیله ها

کشنیز و اترج و گل مختوم و بهمنین | بسفایج و درو ورق نقره و طلا

ابریشم است سوده یاقوت هم بود | اسطوخودوس باشد و نارنج ای دلا

منجمله مقوی دل هست کرد چوب | لیمو و پسته و فیروزه از دوا

ایضا حار

بالنگو و بادروج و جدوار | نعناع و شقاقل عود و عنبر

فادانیا قاقله زرنباد | بس سنبل و لاجورد و بشمر

سعد است و سلیخه دارچینی | تنبول و فرنجمشک اصفر

اشنه است جوز عفران درونج | مشک ... قرنفل ... و کندر

قصب الذریره

کلیه جگر است و قلب بزها | هم باد [illegible] براد

ایضاً

سندروس و زمرد و راسن | لبن البقر و بس زباد بیاید

فستق و کندر است و لعل و عقیق | حجر ارمنی [illegible] و گلاب

مومیایی و تخم غاریقون | مثل [illegible] تمام حساب

مقویات معده بارده

زرشک و [illegible] کاسنی شاهتره | دگر لیمو و بنگ و [illegible] شما

بود حصرم و دم اخوین و بلیله | بغیروزه و پسته [illegible] بیار

ای قرانیه

دگر صندل و کهربا حب آس | سماق و سفرجل طباشیر [illegible]

هلیله بلیله گل و [illegible] | مقوی معده همه [illegible]

مقویات حاره معتدله

عود و سلیخه مصطکی عود دار چینی بادرنبا   قسط و کرفس و ساذج هندی و فوده کندر

نعناع قرنفل دارچینی و زرنباد و عقل   بالنگو و حب جوز بوا قشر ترنج و ادخر است

ایضاً

زنجبیل و کبابه افسنتین   سنبل و سرو مر و بادنجان

شقاقل و حب راسن و دوقو   بادروج و جزر حدید ازان

چوب چینی و حاشا و تنبول   لادن و لوز و قسط و فوده همان

ششنه و سقیل و فلفل دراج   لحیة التیس و خیرخت جنان

بهمن شقاقل صموغ و مرزنگوش   بادرنج و قراسیا ست ایان

عنبر و جوز و عاقر قرحا   دار فلفل سداب و خولنجان

بیجون انیسون صنوبر و راوند   وج و کبابه و کشوث بدان

مقویات دماغ

بادرنبوی ست و زنجبیل و سعد و بالنگو   قرنفل عود و عنبر غالیه مسک است پس کندر

چو لحم ماکیان دراج راسن مغز حبوبها هم   گلاب و طیب و سنبل شیر پسته و روغن عنبر

هلیله بادرنبوی و سیب و تنبول و سفرجل هم   عود و جدوار و یاقوت و زرنباد ابریشم دیگر

مولدات

انجره بطیخ و سیر و چوب چینی اقحوان   فودنه قرع و کردیا لوبیا شیر و کتان

لادن و کمون کشوث و شبث و خردل زبد   ساذج و سقمونیا و حمص و خوب کلان

شیح و فوه غافث و قصب الذریره بادروج   دوقو و بابونه مرو نانخواه انجدان

پس انیسون است و عاقرقرحا و سکنجبین   بهر تعریق است این جمله که کردیده بیان

ایضاً

انجره بابونه بطیخ و کمون نانخواه   چوب چینی خردل و دوقو و شیح و لوبیا

بادروج و سیر و حمص حاشا و لادن زبد   فودنه قصب الذریره ساذج و سقمونیا

بنفشه و قرع و سپستان فوه و نخود و کشوثا　　عاقرقرحا انیسون مرو بادرنجی قثا

زبانی فادزهر

بادیان و زرنباد و صندل　　طین مختوم و قسط و وج صعتر

حرمل و حمص و لبن حلتیت　　دارچینی و نانخواه دکر

راسن و زیره تخم خبازی　　تخم رازو و باقلی خوشتر

بذر شلجم قرنفل و دوقو　　پس زرنباد و ابهل بهتر

مقل با قوت هست و فیروزه　　پرسیاوشان انجدان بشمر

مدرات شیر

کشوث و انجدان بطیخ و حرمل　　انیسون انجره بابونه حاشا

مقل حرمل زبد شونیز غافث　　خس و سقمونیا فوه و کرویا

جوشیر و هندبا و تره تیزک　　همچنان بادروج و شیح و قرحا

دقیق حنظ

دقیق حنطه باقلا و و حمص　　لحوم جدی و مغز تخم دنبا

چو پستان بز و ماهی تازه　　با سفاناخ هم کنجد بیفزا

خیار و تودری سرخ و ابیض　　بلوز و بادیان خشخاش هتا

کذر تخم پیاز و ترب و هیون　　نبت شلجم کرفس و پودنه‌ها

بنفشه تخم خبازی و حلبه　　مدر شیر شد منظوم یکجا

قوابض

سفرجل سک و سوس و صندل رصاص　　مقل فوفل و مسک و وفا و انبا

کبابه عفص قشر پسته مغاث　　حماض و مر و ماش و ریگی حنا

حضض حصرم و حرف و زعفران　　ریوند طرفا و لیمو فزا

شعر و صدف قاقله مغربایک　　طلع عرعر و طحلب و قهوه‌ها

کتان جوز بوا و خبث حدید — خل و بید و رمان و آقاقیا

طراثیث و بهدانه و بیدبان — ملح شادنه لاجورد و نشا

لفاح نرگس و شاهدانه دخن — کمونی و مر و ست و قراصیا

طباشیر و بسد و کهربا — غبیرا کرویا نخود مصطکی

بود طین مختوم و کندر سماق — عدس ناردین انزرو و باقلی

جوز سرو و گلنار جوین و مورد — بود جوز سرو و دریا جبن دلا

مسهلات بلغم

اساروں اشق صعتر و فرفیون — زراوند و [illegible] و خروع و سنا

خشکدانه نسرین گلسرخ و صبر و قرطم — هلیله و سکبینج و [illegible]

قنبار حمارت و ملح و مقل — [illegible]

زبد حرمل حب النیل — ایضاً شحم الحنظل قنطریون

حب البان و اسطوخودوس — ماحی زهرج غاریقون

عاقرقرحا سورنجان — خربق حاشا مازریون

مر و شکاعی مغز فلوس — بسفایج شونیز حمون

مسهلات سودا

[illegible] و لسان الثور و خروع — سپستان شاهتره حاشا و [illegible]

تمر هندی حجر نسرین گل سرخ — هلیله جنبر صعتر ملح و حنظل

سیوه

ایضاً

هلیله کابلی و شبرم و سنامکی — کشوث آمله و حب نیل و افتیمون

جو یاسمین حجر لاجورد و بسفایج — بزنک و خربق و اسطوخودوس و غاریقون

خیارشنبر و [illegible] قنار حمار — بود مسهل سودا برای دفع جنون

سقمونیا بعد شب هم گلاب و صبر و گل — مسهلات صفرا — اجاص شاهتره است و فستین ترنجبین

حرمل است هلیله تمر هندی خیرخشت — خربق خیارشنبر و قرع است و یاسمین

بی خون لعل هندی است و بلیله است و حب نیل — تعیین برای مسهل صفرا بود همین

رادعات

خطمی کسبرت سماق و حسک تخم بارتنگ — خطمی حضض شعیر و عنب ثعلب و [illegible]

نخ قور آب و توت و مغیلان و شادنج — تاج خروس نیل و گل برگ نیم ها

گلنار هی و حصات و سفناخ و بادزهر — جلنار و جوز ماثل و شنگرف و خس بحا

نوشین گل و زرشک بود و دیگر [illegible] — جمله روادعات بود و این همه دوا

گشنیز کاهو است و دگر صندل و گلاب — ماميثا ارمنی گل و [illegible] اقاقیا

مبهیات

لسان [illegible] و قو [illegible] و حرمل — بقل [illegible] و [illegible] بوزیدان ها

انیسون انجره بابونه ثعلب — سماک [illegible] مقل عود و [illegible]

جراد و حرشف و خردل بلاور — کراث و [illegible] [illegible] و [illegible]

بلوط و توذری [illegible] و شلجم — تمر حب الزلم و [illegible] مشک [illegible] بیضه

کتان قطن و مغاث و مومیای — بوزیدان و سرطان سعد [illegible]

کندر جرجیر و هلیون حب خضرا — کرفس و کنجد و قرنفل کثیرا

نخود حلتیت [illegible] شقاقل — جو سورنجان زرنباد است انجدان

مقل [illegible] است و قسط و دارچینی — لعقه فندق و چلغوزه [illegible]

مغز جوز هندی مغز بادام — عنب انجیر [illegible]

کبوتر بیضه و کنجشک و مغز [illegible] — شتر [illegible] [illegible] [illegible]

کشنیز مش و نبات قلا ریلا بیوا ... منظوم هم یکجا

الیقظه

دار فلفل زعفران و زنجبیل تخم کندر الجدان و بهمنین

بیخ کشنیز و یاسمین و آمله بادرنج و باد زهر ای نعین

عاقر قرحا و عنبر شیطرج نیشکر جدوار و قرطم بین بین

موز و سکنجبین دگر ترنجبین مغز بهدانه و ریواس زبیب و زین

بواسیر

چنار و سیراب و بنجکشت بسفایج و ایرسا غلیواج

تخم دانه اس و اسطوخودوس اهلیج و هم کراث و تبواج

مدملات قروح

شاخ دلسیاه شکاعی اسفنج پرسیاوشان سفیدا توتیا

دقاق اثمد صمغ الو انزروت دم اخوین ست و زیرا ایرسا

طین مختوم و زراوند است و جبز برگ گلنار رفت بلوط ای شفق

مخرجات جنین

ابتق اشنان و اقحوان بندق ترمس فوه و شونیز و تخم گرد

جند جات و حنظل و حلتیت دارچینی حنا و شاخ بقر

دار فلفل سلیخه و خیری فوه صابون سداب ...

لادن و سلیخه قنطریون کندش و زهره باز شد نیسر

دهن بادام تلخ و هلیان ابهل و بیخ خطمی ست کر

مانع رعاف

کب و ضفدع و الجره بادروج چو قمر طاس محرق چوب ...

بود قشه بیضه دگر شاخ گاو رجیع کبوتر جمل ... ملا

مغیلان و شاخ ایل شادنج بوط و طراثیث و آقاقیا

چو اشنان و کرنجک ثبت بود انجبار و صمغ مطلق

زرشک و گل ماشی بهر با چو کافور و زیرا حضض مصطکی

حماض و گل نار و گشنیز و بیخ بود دم اخوین ز انجمله

سان الحمل اثمد و بادروج به و بسد و جوز سرو و نشا

مقیات

استخوان اسقیل زاج اخضر نارجیل بری (حنظل) خروع جوز القی غافل زقوم فنا الفار

دانه مغز فلوس و هم عنب ثعلب دگر از مقیات است آنجمله که ناید بکار

مقویات اسنان

اشنان و عقیق و تخم کندر اهلیلج و شب و شاخ ایل

شلغ بقر اذخر و مغیلان منجمله قشور نار مجمل

کزمازج و ورد و مشک و کافور دم الاخوین و در و صندل

برگ گز و قشر توت و کنار آب جوز ماز و دشت و فوفل

عاقر قرحا اقاقیا اذخر سعد و کمکات و هم و بالهال

زوفا و سرو و ناکا و کوهی ساذج هندی و شیح خطائی

شیح است چو مصطکی زراوند بودینه کند ستون مجلک

مجلیات اسنان

صدف انجیر و عود و قصب محرق رماد جوز هندی کف دریا

مقویات لثه

سماق و خزف چینی بیخ و آس مغیلان جوز و لولو شب و جلنار

عفص کندر هلیله زاج اصفر عقیق و فودنج زاک نشادر

صدف انجیر خشک و مصطکی هم قشور نار و تنبول است مشهور

جهت یرقان

ذهب رمان زمرد زردچوبه سداب اسقیل اسفاناخ و عنبر

خیار و کاسنی حماض و فستق　　مرود تخم کاو و بول اشتر

خس و خبازی و سپستان و بارتنگ　　افسنتین ابرسا بابونه شنبر

بوزیدان شاهتره و برسیاوش　　ورگ بهمن ازینها نیز بشمر

معفن
معفن

خوخ و زرنیخ مشمش و زنجار　　فجل و قطران و روغن و صابون

فحم

ثوم و خردل فجل فلفل شیرکاو مدح و دج　　بلسان الثور کرنب از مجمر قطم آت

جاذب

حلتیت شحم حنظل و خردل عسل خم　　کبریت قسط لادن و قطران و فی ناجیل

فلفل شقایق ست و مویزج زجمله اش　　دلق و ذباب و شلیم و سقمونیا دکر

ایضاً

سورنجان و مرزنجوش　　نوشادر بهم غاریقون

مغری

خراطین و خبازی و بارتنگ　　کثیرا و صمغ ست فرد ارنک

مفتت حصاة

حماض و شیح و خردل و سرطان و عاقر فجل　　سنبل و بلیلجه شلجم و صعتر و دبان

هیون زبرجد تخم زمرد زجاج هم　　مار زمام و خراطین و راوند شیان

راوند ازمغثت و هم زرباوندان　　سعد آب و تخم خربوزه و لوبیای ...ان

بادام تلخ حجر یهود و نخود سیاه　　سکبینج و حسک جو اسارون بدیان

هاضم

حرشف و خردل درونج دوقو و زراوند　　دار فلفل زنجبیل و سعد و عود علک البطم

فلفل و هیل و کرد و یا کندر و لغو و دج　　خبه خولنجان زنجبیل و کبابه فجل هم

خبث و قلی و شیطرج هلیون بجند هدکر　　[illegible]

ادویه خناق

اثق ابرسا شاخ کاو و حضض　　خل و شنبر و هند بات و غارو

شعیر و عدس غوره آب کدو　　عنب ثعلب و تیز سرطان و ممام

منوم

کاکنج کافور و خشخاش تخم ریحان زعفران — کرنب و نیلوفر ست و جوز ارقم شوکران

مخدر

خس و تخم خشخاش و شلم قنب و طرخون لفاح — جوز ارقم کاکنج منجمله ان شوکران

مسدد

حنطه و خس و فندق صندل غبیرا و دخن و طین — شلجم و مرداسنج و لبن جامد و موز بین

روغن خشخاش و قشر او هر لبه هم بود — از مسدد آنچه گفتم بود در خاطر ببین

اکال

دردی زرنیخ زنجار و ذباب و حبت یبس — شب و صابون فرفیون مرداسنج اقلیمیا

دافع سموم عام

تریاکات و جدوارات و جند و بادزهر — بادزهر و حب آس اقیل شد فی الحقیقت قبل

مرخیات

خیری و رمان و زیتون کنجد و ماء شعیر — شلجم و سمن و غار بهدانه و مرخی بگیر

محرق و مقرح

کندش و زرنیخ و مامیران و زیتون شطح — فرفیون سعد هندی آهک و آب ماد

عرق کبریت و رازیانج دقلی اقام سکر — که خشکین از محرقات ای سداد

نخاود

شلجم و رمان رطبه انکبان و لوبیا — **منفخ** حرشف و عناب تره و تخم مشمش و انبا

حمص و حنطه کراث و خوخ و زنجبیل عدس — از منفخ باد داری فوق آن یا تا کر

جالیات

حرمل و خطمی و رمان آب و موز و شیر خشت — دارچینی فلفل و کمون آب عنب کر

عسل و مرزنگوش و مامیران بورق و مصطکی — زهره زرد چوبه لوز و شیر جابور

نرگس و عشبه و راوند و تخم تاربک — قاقله شونیز و کتان و شقایق یکدگر

کرسنه خبث الحدید و هم نانخواه شعیر — بس خراوند و خیارشنبر و حک عسل

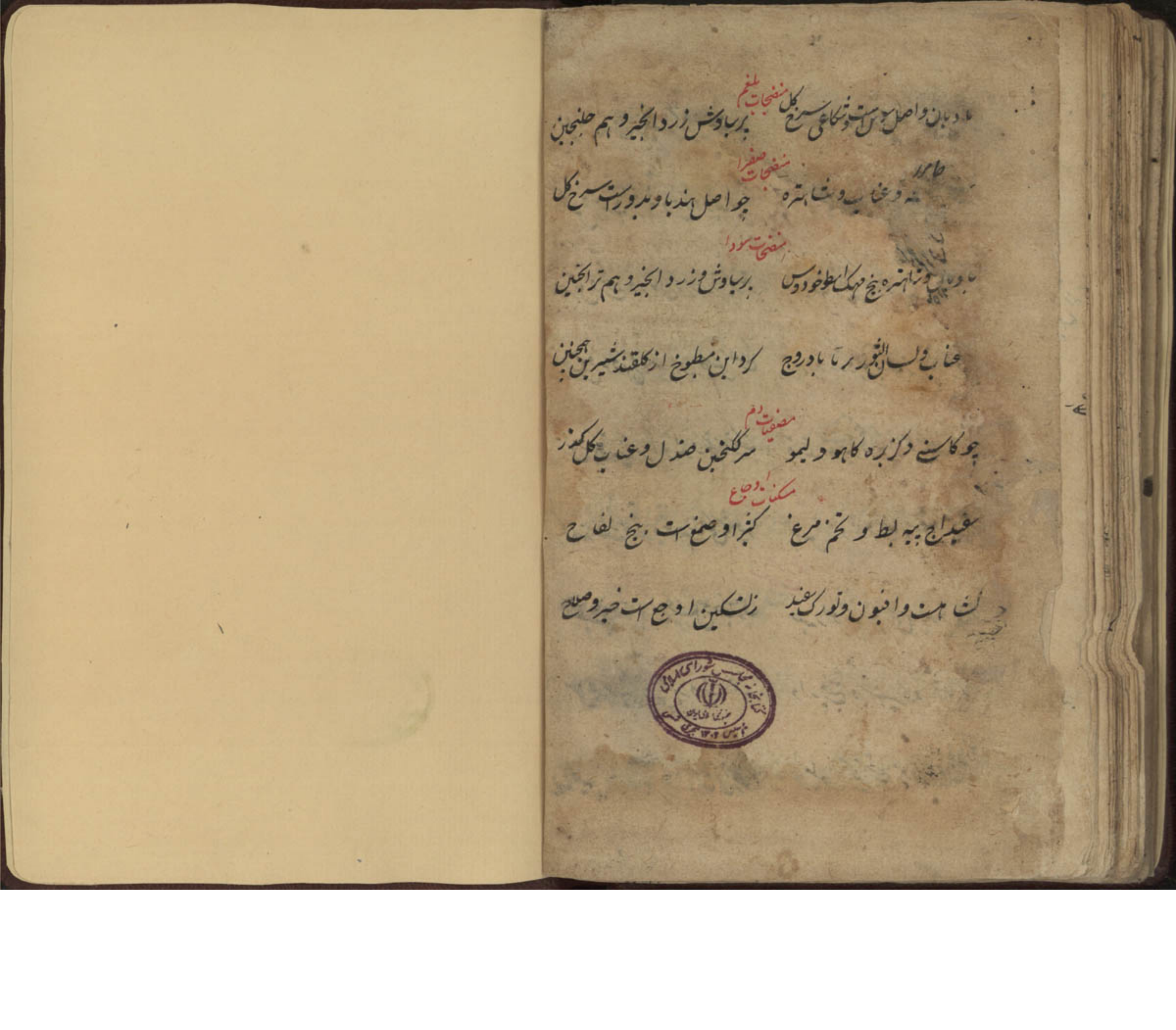
منضجات اورام

شبت و صابون و عسل و خبازی — حلبه راوند باقلی جدوار

سمن و شونیز و زبد و نیز خمیر — دارچینی و شیر گاو شمار

ایضاً

اکلیل صمغ و بذر کتان زعفران — مرمیعه انجیر خطمی موم لادن قیروطی دان



منضجات بلغم

بادیان و اصل سوس است و تکاعی سرخ گل	بر باوش زرد انجیر و هم جلنجبین

منضجات صفرا

...ه و عناب و شاهتره	چو اصل هندبا و بدورست سرخ گل

منضجات سودا

بادیان و شاهتره بیخ مهک اسطوخودوس	بر باوش و زرد انجیر و هم ترانجبین

عناب و لسان الثور و بادروج	کرد این مطبوخ از گلقند شیرین انجبین

مصفیات دم

چو کاسنی و گزبره کاهو و لیمو	سرکنجبین صندل و عناب گل کدز

مسکنات اوجاع

عیداج بیه لط و تخم مرغ	کنزاو صمغ است بیخ لفاح

لت هت وافیون و تورک عنبد	زن شکین اوجع است خیر و صلاح

